

خانواده های زندانیان سیاسی اوین، مانیز اعتصاب غذا می کنیم



بقیه در صفحه 9

وخامت حال اعتصاب کنندگان و انتقال به بهداری اوین

بقیه در صفحه 4

گفتارهای سیاسی رادیو راه کارگر!

*- اعتصاب غذای زندانیان سیاسی،

مقاومت پرشکوه مدنی در برابر استبداد!

*- تحریم اقتصادی و فراافکنی عاملان آن!

*- لشکر بیکاران را دریابیم!

*- تحریم ها و دشمنان غدار داخلی مردم ایران!

بقیه در صفحات 5 و 6

استقرار 7 هزار کماندوی آمریکا در نزدیکی مرز ایران

بقیه در صفحه 4

نقشه های شومی که برای ایران کشیده می شود

خطر تجزیه وجدایی

و دامن زدن به منازعات قومی و ملی

آخرداد سپاهی - یوسف لنگرودی

بقیه در صفحات 2

جنگ انرژی مایع:

به سرزمینهای لوله خیز نفت و گاز¹ خوش آمدید

نوشته: پیه اسکویار

ترجمه: نصرالله قاضی

بقیه در صفحات 7

نگاهی به بازاندیشی مسائل ملی در ایران

(بخش اول)

جلیل احمد جیدرقی

آنکه حقیقت را نمی بیند کور است و

آنکه می بیند و انکار می کند تبهکار است (برتولت برشت)

بقیه در صفحه 10

ایران در آئینه آمار (۴۶)

تهیه و تنظیم: مریم اسکونی

۱۱ مرداد ۱۳۸۹ - ۲ اگوست ۲۰۱۰

بقیه در صفحه 4

تشدید نرخ بیکاری در 21 استان

بقیه در صفحه 11

اورژانس های بیمارستانی قتلگاه بیماران!

تهمینه بقانی

بقیه در صفحه 12

افزایش کارگرهای فصلی

سرگردان در میدان های تهران

بقیه در صفحه 9

نقشه های شومی که برای ایران کشیده می شود

خطر تجزیه وجدایی

و دامن زدن به منازعات قومی و ملی

آخرداد سپاهی - یوسف لنگرودی

نگاهی به مجموعه رویدادهای سال های اخیر و مخصوصاً روند تحولات و اتفاقات یک سال گذشته ما را متقاعد می سازد که نشانه هایی وجود دارند که اگر تداوم داشته باشند و گسترش یابند، کشور ما با تراژدی دردناک خطر تجزیه و احتمالاً با منازعات داخلی و قومی - ملی روبرو خواهد بود. امری که دست کم در هفتاد سال اخیر بی سابقه است.

در این رابطه ۳ عامل بیشترین نقش را ایفا می کنند:

۱- حکومت جمهوری اسلامی:

این حکومت که رسماً خود را دولتی ایدئولوژیک اسلامی شیعه و نماینده خدا و پیامبر می داند و علناً پیروی مردم از خود را واجب می شمارد و اراده آنان را پیوسته نادیده می گیرد و یک دیکتاتوری خشن لجام گسیخته ای را در کشور به راه انداخته، با سرکوب دائمی ملی - مذهبی ملل ایران و مخصوصاً سرکوب شدید مناطق سنی نشین کشور، به همبستگی و اتحاد ملل ایران بیشترین صدمه را وارد ساخته و تلاش دارد زهر مهلک خصومت قومی و مذهبی را بین ملل ایران بپاشاند. البته این پروژه سیاه رژیم ولایت فقیه در تمامی این سال ها بدلیل گوناگون و از جمله هوشیاری ملل ایران و مخصوصاً آگاهی اقوام و ملل تحت ستم و نیروهای سیاسی این مناطق، در نطفه خفه و هیچگاه مجال نیافته تا شکل بگیرد و قوام یابد. به ویژه آنکه این سرزمین یک کشور نو پا و مصنوعی سر هم بندی شده نبوده و کشوری است که اقوام و ملل آن علیرغم تلاش حکومت های مرکزی ستم گر، برای ایجاد دشمنی میان آنان، قرن ها با تنوع مختلف زبانی، مذهبی و فرهنگی در کنار یکدیگر زیسته اند و هنگام مصیبت های طبیعی و جنگی غالباً به یاری یکدیگر شتافتند. اما ما با حکومتی روبرویم که برای حفظ خود به هر وسیله ای توسل می جوید. اگر موجودیت خود را از ناحیه مردم در خطر ببیند به هر کار خطرناکی دست می زند. آخرین دسیسه های رژیم در این رابطه را می توان در بلوچستان مشاهده کرد. رژیم ولایت فقیه که ارکان حکومتش در طول یکسال گذشته بطور بی سابقه ای از ناحیه مردم به لرزه در آمده و هنوز خود را از سوی مردم و جنبش ضد استبدادی در معرض تهدید می بیند، با براه انداختن دسیسه و جاروجنجال تبلیغاتی در بلوچستان، سعی دارد افکار عمومی را منحرف کرده و خود را از زیر ضرب خارج کند. روی آوردن به سرکوب بیشتر و افزایش شمار اعدام ها در این منطقه و بزرگنمایی بیش از حد عملیات مربوط به نحوه دستگیری عبدالملک ریگی، رهبر گروه جندالله و ربط دادن این گروه به پیمان نظامی ناتو و همچنین نحوه اعدام برادر عبدالملک ریگی، از جمله تلاش های حکومت در این راستاست. هنگام کشتن برادر عبدالملک ریگی، رژیم عده ای از افراد و خانواده های وابسته به خود را از زابل به صحنه اعدام آورد تا آنان با اظهار شادی و خشنودی از مرگ وی، با جریحه دار کردن و نمک پاشاندن به زخم مردم بلوچ و بویژه قبیله ریگی، طرح اهریمنی خود را برای شعله ور ساختن خصومت بین بلوچ ها و زابلی های فارس پیش ببرد. در همین ماجرای اعدام شخص عبدالملک ریگی، با این که رژیم از روحیه مردم منطقه باخبر بود و می دانست که اعدام ریگی موجب براه افتادن عملیات انتقامی خواهد شد، ضمن نادیده گرفتن همه اخطارها و هشدارهایی که حتی از جانب بخش هایی از حکومت در انتقاد برای تلاش عجولانه در اعدام ریگی دریافت کرده بود، عمداً و با هدف های معینی دست به اعدام وی زد تا به هدف خود یعنی دامن زدن به منازعات قومی - مذهبی در بلوچستان دست یابد. هنوز هیاهوی حکومت درباره ریشه کن شدن گروه جندالله پایان نیافته بود که ماجرای انفجار مسجد جامع زاهدان در یک عملیات انتحاری اتفاق افتاد. آن هم در روز پاسدار که حدود ۲۷ کشته و سیصد زخمی بر جای گذاشت. این عملیات، حال با هر انگیزه و هدفی که انجام گرفته باشد، بی شک اقدامی جنایت کارانه و تروریستی بوده است که باید شدیداً محکوم شود، اما حقیقت بزرگتر و غیر قابل انکار این است که عامل اصلی وجود آمدن این حادثه خود رژیم اسلامی بوده که آگاهانه و با استادی، مسیر حوادث را در جهت هدف های از پیش طراحی خود هدایت کرده و باعث آن شده تا در فضای بلوچستان نگرانی رو به رشد نسبت به بروز درگیری های قومی بلوچ ها و فارس ها در میان اهالی به وجود آید. مخصوصاً آنکه جندالله با این عملیاتی که سازمان داده، وهم با بیانیه ای که صادر کرده و طی آن زابلی ها و دیگر فارس های مقیم بلوچستان را مورد تهدید قرار داده، عملاً به دام رژیم افتاده و به اهداف آن خدمت می کند. حکومت با مظلوم نمایی و ادعای اینکه کشور از سوی عوامل خارجی

و بیگانه مورد تهاجم قرار گرفته، می خواهد از آن به عنوان چماقی علیه مردم ایران بهره جوید. در تلاشی دیگر، ممنوع الخروج کردن مولوی عبدالحمید اسماعیل زهی امام جماعت اهل سنت زاهدان و رئیس دارالعلوم این شهر، نیز اقدامی است از سوی باندهای رژیم برای بحرانی تر کردن فضای بلوچستان و به آشوب کشاندن این منطقه. اما هیچ معلوم نیست که حکومت تا کجا بتواند کنترل چنین بازی خطرناکی را که برای اهداف خود بر پا کرده در دست داشته باشد. با وضعیتی که اکنون جمهوری اسلامی و کشور در آن قرار دارد، هیچ معلوم نیست چنین فتنه هایی از کجا سر در آورد و آتش آن تا کجا زبانه بکشد. آن هم در کشوری که اقوام و ملل با فرهنگ های مختلف و مذاهب گوناگون، وزن قابل توجهی ای را در آن دارند.

۲- احزاب و گروه های سیاسی:

در طول بیش از سی سال گذشته، اغلب جریان های سیاسی ایران بسیار دیگر هنگام به اهمیت پاره ای از پایه ای ترین حقوق دموکراتیک مردم پی برده و به آن گردن نهاده اند؛ از جمله مواردی چون: ضرورت آزادی بی قید و شرط سیاسی، حق تعیین سرنوشت اقلیت های ملی حتی به قیمت جدایی. جریانات مترقی ایران در پذیرش قاطعانه این موارد از خود مقاومت و جان سختی نشان داده و می دهند. مخصوصاً در این باره که حق مردم در تعیین سرنوشت خود و اینکه این مردم هستند که باید نسبت نوع زندگی و نوع حکومت شان تصمیم بگیرند تردید نشان می دهند. حاصل چنین نگرشی از سوی نیروها و گروه های سراسری، آن هم در فضای همیشه پرآشوب و پرتلاطم سیاسی در مناطق ملی، خواه ناخواه به یک بی اعتمادی نسبت به نیروهای سراسری و فارس ها دامن می زند که چنین چیزی نتیجه ای به جز تضعیف اتحاد داوطلبانه اقوام و ملل ایران در یک ایران دموکراتیک و متحد ندارد.

اگر آنچه را که در بالا آمد، در کنار تزلزل و تردید این نیروها در ضرورت کامل لغو اعدام، در کنار هم قرار دهیم، آنوقت اوضاع خراب تر خواهد شد. جنبش ضد استبدادی مردم ایران در طول یک سال گذشته واقعا دستاوردها و درس های مهمی برای مردم ایران داشته که از بعضی جهات بی سابقه بوده است. یکی از این دستاوردها، همگانی شدن لغو حکم اعدام است، که هم دموکراتیزه شدن جنبش، و هم رشد آگاهی عمومی را نشان می دهد. با هرچوبه داری که توسط رژیم بر پا شده، صدای مخالفت و اعتراض علیه اعدام نیز از همه سو برخاست و بسیاری از نیروی های سیاسی نیز با این دور از اعدام ها شدیداً مخالفت نشان دادند. اما در همین دوره مواردی نیز دیده شده که نشان از ناپیگیری این گروه ها در مبارزه قاطع علیه اعدام دارد. نمونه بارز آن، سکوت و عدم اعتراض این نیروها در ماجرای زندان، شکنجه و قتل برادران ریگی و افراد وابسته به گروه جندالله است. درست همین جاست که می توان دریافت که بسیاری از این نیروها مضمون و اهمیت واقعی ضرورت لغو اعدام را درک نمی کنند و تنها برای برخی مقاصد سیاسی است که با پاره ای از اعدام ها مخالفت می ورزند. حال که اعدام یک زندانی (حال هر کسی که باشد) عملی است کاملاً غیر انسانی و جنايت کارانه که باید آن را قویاً محکوم کرد. سکوت در برابر اعدام فردی همچون عبدالملک ریگی، به دلسردی و یاس مردم بلوچستان نسبت به نیروهای سیاسی سراسری و فارس ها می انجامد. محکوم کردن یکصد و قاطعانه اعدام افرادی چون ریگی، هم در پیشبرد اهداف حکومت مانع به ایجاد میکند و هم از ضدیت کور با نیروهای سراسری و فارس ها در میان نیروهای مترجع در مناطق ملی ممانعت به عمل می آورد. نتیجه آنکه بسیاری از گروه های سیاسی با پیش گرفتن سیاست های نادرست و ناپیگیری در مواردی که از آن یاد شد، به نیروی های ارتجاعی در هر دو طرف ماجرا یاری می رسانند. تردیدی نیست که چنین چیزی به مبارزه در را ایجاد ایرانی دموکراتیک، بر اساس اتحاد داوطلبانه ملل ایران، آسیب جدی می رساند.

۳- غرب و ارتجاع منطقه:

بلوک غرب و در راس آن ایالات متحده در جریان "جنگ سرد"، ازبوجود آمدن قدرت های منطقه ای متمایل به خود به هر قیمتی حمایت می کردند و ظهور چنین قدرت هایی را برای مقابله با حریف خود یعنی بلوک شرق، لازم و ضروری می دانستند. اکنون با پایان دوران جنگ سرد و فروپاشی بلوک شوروی، جهان غرب، مخصوصاً آمریکا، دیگر وجود قدرت های منطقه ای را مناسب حال و منافع خود نمی داند و تلاش دارند تا کشورها هر بیشتر تجزیه، کوچکتر و ضعیف تر شوند تا آسان تر بلعیده شوند. بویژه اگر این کشورها در حوزه بسیار حساس خاورمیانه وجود داشته باشند. به جز اسرائیل که دارای روابط بسیار ویژه با آمریکا است، بقیه کشورها که دارای وزن مهمی هستند، ضمن آنکه غالب آن ها متحد آمریکا هستند، در صورتی تحمل می شوند که او را مخالف سیاست های آمریکا نباشند و دوما

تضعیف شده و بیمار باشند تا اگر فیل شان یاد هندوستان کرد، براحتی و با کمترین دردرس بر سر جای شان نشانده شوند. نمونه بارز چنین قدرت هایی مصر است که می توان نام "مرد بیمار" خاور میانه را بر آن نهاد .

سرنوشت عراق را نیز همه میدانند که قدرت نمایی این کشور چه بر سر حکومت صدام حسین آورد و دیگر نمی خواهند یک عراق قدرتمند، حتی اگر متحد شان باشد، درصحنه جغرافیای سیاسی و نظامی خاورمیانه قد علم کند. بخشی از استراتژیست های واشنگتن پنهان نمی کنند که عراق بهتر است تحت نام فدرالیسم تجزیه شود. پاکستان - کشور دیگر بیمار منطقه - با اینکه یک قدرت هسته ای بشمار می رود و احتمالاً در حال حاضر به اتکا به همین توانایی و گیر افتادن غرب در افغانستان است که توانسته در گذر از ناملامیات و تحولات پیچیده سال های اخیر، ثبات شکننده خود را حفظ کند، قدرت دیگر منطقه است که موجودیتش در صورت ضرورت و در فرصتی مناسب، از سوی آمریکا، دستخوش تلاطم و تجزیه خواهد شد. ترکیه نیز که از نقش بسیار مهم آن پس جنگ سرد کاسته شده، با آنکه همچنان جزو متحدان اصلی آمریکا و عضو پیمان ناتو به شمار می رود، اگر بخواهد از چهار چوب های قزم غرب خارج شود و فاصله اش را از حد معینی با آن بیشتر سازد، به سرنوشت مشابه پاکستان روبرو خواهد شد .

در میان چنین اوضاع و احوالی جمهوری اسلامی دیگر جای خود دارد. این حکومت که بدلیل تناقضات ذاتی، ایدئولوژیک و ارتجاعی خود نمی تواند یک سیاست متعارف خارجی داشته باشد، با رفتارهای همیشه بهانه به دست غرب داده تا آنان با استفاده از آن، نقشه های شوم خود را علیه کشور مردم ایران طراحی کرده و پیش ببرند. تمرکز نظامی سنگین و بی سابقه آمریکا و برخی متحدانش درسی سال گذشته در خلیج فارس، به بهانه وجود تهدید ایران، تصویب و صدور چهار قطعنامه تحریمی در شورای امنیت و تنگ تر کردن محاصر اقتصادی و تهدید تهاجم نظامی علیه کشور و مردم ایران، به بهانه عقب نشاندن حکومت اسلامی از سیاست هسته ای اش، یک خطر واقعی علیه موجودیت ایران است.

حقیقت این است که غرب حاضر است تا به بهانه دفع خطر رژیم اسلامی، ایران را در معرض خطر تجزیه قرار دهد. یک ایران نیرومند - حتی اگر دوست غرب باشد - دیگر جذابیت چندانی برای آن ندارد. در عوض یک ایران تکه پاره شده که یک بار برای همیشه توسط آمریکا بلعیده شود و تحت سیطره آن قرار بگیرد بهترین گزینه است. مخصوصاً اگر هزینه نظامی چنین کاری را سلطان نشینان خلیج فارس متقبل شوند. همانطور که در ماجرای لشکر کشی غرب به عراق هزینه آن تهاجم نظامی را با گشاد دستی تقبل کردند. باید بیاد داشت که درست است که پروژه آمریکا موسوم به " طرح خاورمیانه بزرگ " در دوره جرج بوش به شکست انجامیده اما اکنون در دوره باراک اوباما به شیوه دیگری والیده به شیوه خطرناکتری و بسیار پوشیده دنبال می شود. همه می دانند یکی از بزرگترین موانع این پروژه خاورمیانه بزرگ، جمهوری اسلامی است. از اینرو در کنار سخت تر کردن تحریم اقتصادی علیه ایران (که تحریم های تصویب شده در کنفرانس آمریکا از تحریم های شورای امنیت شدیدتر است و طرح تحریم های اتحادیه اروپا بسیار فلج کننده تر از تحریم های آمریکا است) طرح و بحث حمله نظامی گسترده علیه ایران دوباره بالا گرفته و صحبت کردن درباره آن توسط کارشناسان و متخصصین نظامی و غیر نظامی اجیر و مزد بگیر شرکت ها و کمپانی های بزرگ تسلیحاتی و نفتی در رسانه ها به یک امر عادی و روزمره تبدیل می شود تا افکار عمومی را در صورت بروز چنین حمله ای آماده سازند. در یکی از آخرین اظهار نظرها در مورد حمله به ایران، مایکل هابین رییس سابق سازمان جاسوسی آمریکا، سیا، اخیراً در مصاحبه با شبکه سی ان ان گفت : " احتمال حمله نظامی به ایران بیشتر شده و گزینش نظامی بدترین راه حل نیست "

برای نخستین بار، در مجلس نمایندگان آمریکا، چهل عضو جمهوری خواه با صدور قطعنامه ای، در صورت کوتاه نیامدن حکومت تهران از برنامه هسته ای اش، از حمله نظامی اسرائیل به ایران حمایت کردند. همین چندی پیش یک مقام رسمی امارات متحده - سفیر این کشور در آمریکا - برای اولین بار از ضرورت حمله نظامی به ایران حمایت به عمل آورده و عواقب یک حمله نظامی علیه ایران را کم هزینه تر از یک ایران هسته ای دانست. یک ایران تجزیه شده و ضعیف نه فقط برای آمریکا و اسرائیل که حتی برای شیخ نشینان خلیج فارس هم خوشایند است. یک ایران نیرومند که دوست غرب باشد، جایگاه و اهمیت بسیاری از کشورها و مخصوصاً سلطان نشینان خلیج فارس را کاهش خواهد کرد.

اما در طرح های آمریکا، در ارتباط با ایران، بلوچستان یکی از مناطقی است که نقش پر اهمیتی برای آمریکا دارد: اگر روزی تهاجم گسترده نظامی آمریکا علیه ایران صورت بگیرد، حمله به پایگاه نظامی چاه بهار و

تصرف آن یکی از اولین اهداف خواهد بود. زیرا از آنجا می تواند حملات خود را به دیگر نقاط ایران براحتی گسترش دهد و هم اینکه با حضور نظامی در چاه بهار می تواند بر سواحل دریای عمان و از آن طریق تنگه هرمز و خلیج فارس تسلط داشته باشد. نه فقط بلوچستان ایران، بلکه بلوچستان پاکستان نیز برای آمریکا اهمیت بسزایی دارد. طراحان سیاست های آمریکا در واشنگتن و پنتاگون وضعیت پاکستان را شکننده می دانند و اعتماد چندانی به مقامات نظامی و اطلاعاتی آن کشور ندارند و هر بار با باج دادن های میلیارد دلاری به مقامات آن کشور (تحت عنوان کمک های زیربنایی) سعی دارند تا آنان را به جنگ با طالبان تشویق کنند. این در حالی است که حکومت پاکستان از شکست طالبان در افغانستان و شمال پاکستان حمایت نمی کند. زیرا با یک افغانستان با ثبات و دارای حاکمیت ملی، آن هم تحت سیطره غرب، پاکستان اهمیت شکننده خود را نزد غرب از دست خواهد داد و هم اینکه دشمن دیرینه یعنی هند، جای پیش در افغانستان محکم خواهد شد و مهمتر از همه آنکه افغانستان برخی از ادعاهای مرزی را که در جریان تقسیم مناطق مرزی در سال های دور درباره آنان توافق شده بود گفته می شود که دارای محدودیت زمانی بوده مطرح و زنده خواهد کرد. مجموعه این عوامل است که حاکمان پاکستان را به حمایت از طالبان وامیدارد . از نظر پاکستان، طالبان این حسن را دارد که حتی در صورت کسب قدرت در کابل ادعای ارضی نخواهند داشت و سرش با شعارهای اسلامی گرم خواهد بود. یک چنین حکومتی در کابل، هم اهمیت اسلام آباد را در دنیای غرب افزایش خواهد داد و هم آنکه در صورت لزوم از آن بعنوان اهرم فشار علیه هند استفاده خواهد کرد .

پاکستان اما در این میان با یک بد اقبالی بزرگی روبروست؛ غرب براحتی میدان را واگذار نمی کند : طرح قدیمی انتقال انرژی آسیای میانه از افغانستان به خلیج فارس و فاش شدن این موضوع که افغانستان دارای ذخایر زیر زمینی معادن در حدود سه هزار میلیارد دلار است (۱) غرب را در اجرای نقشه هایش مصرتر می سازد. بر همین اساس آمریکا برای دست یافتن به هدف های خود دست روی دست نخواهد گذاشت . آمریکا در این زمینه چنان جدی است که در فرصتی مناسب می خواهد مناطق پشتونشین افغانستان را به مناطق پشتونشین پاکستان متصل کرده و سپس هر دوی این ها را به بلوچستان پاکستان وصل کند. همه این ها ناظر بر طرح انتقال انرژی به دریای عمان و غارت منابع زیر زمینی افغانستان است. معنای عملی این طرح ها تجزیه پاکستان است. در خود بلوچستان پاکستان نیز منابع قابل توجه گاز و نفت وجود دارد و ارزیابی می شود که بزرگترین ذخایر مس جهان در آنجا وجود دارد. با توجه به این حقایق است که آمریکا در حال احداث یکی از بزرگترین پایگاه های نظامی هوایی خود در خاورمیانه در " دشت مرگو " پاکستان است. از سه پایگاه نظامی آمریکا در پاکستان دو تای آن در بلوچستان قرار دارند. بر اساس مجموعه این شرایط است که آمریکا به بلوچستان ایران بعنوان یکی از مناطق مورد علاقه اش می نگرد. منطقه ای که دارای اهمیت فوق العاده ژئوپولیتیکی است و در مجاور سواحل قرار دارد که نیمی از انرژی فسیلی جهان از آن می گذرد . بلوچستان ایران از جمله مناطقی است که حکومت نمی تواند امنیت آن را آنطور که میل دارد تامین کند و با توجه به تنفر عمومی شدیدی که از این حکومت در میان افکار عمومی منطقه وجود دارد، بلوچستان را باید ضعیف ترین حلقه در جمهوری اسلامی تلقی کرد که در آن براحتی ضربه پذیر است. آیا جندالله در آینده از سوی آمریکا و کشورهای عربی، بطور مستقیم یا غیر مستقیم، برای پیش برد اهداف خود که همان زمینه سازی برای تجزیه بلوچستان از ایران باشد تشویق خواهد شد و مورد استفاده قرار خواهد گرفت؟

اینکه جندالله به عوامل آمریکا و دول عربی تبدیل شود یا نه؟ امری است که آینده نشان خواهد داد. ولی یک چیز مسلم است : آمریکا برای تامین اهداف خود از هر وسیله ای استفاده می کند و هیچ مرز اخلاقی برای خود قایل نیست. سازماندهی و مسلح ساختن گروههای آدمکشی چون کنترها در نیکاراگوئه که در دست زدن به قتل و عام مردم عادی تخصص داشتند و برپایی جوخه های مرگ در آمریکای لاتین که هزاران هزار بهترین فرزندان آن مناطق را با توسل به ترور و ربودن به کام مرگ فرستادند، تنها گوشه هایی از رفتارهای جنایت کارانه دولت آمریکا است که هرگز از پادها نخواهد رفت. بدتر از همه سازمان دادن و حمایت بی قید و شرط آمریکا از بنیادگرایان اسلامی در جریان جنگ های افغانستان چه در دوره شوروی و چه پس از آن بود که کسانی چون اسامه بن لادن و جریان های چون طالبان از آن سر بر آوردند. اکنون دلیلی ندارد که آمریکا و اسرائیل وارد چنین بازی خطرناکی در بلوچستان ایران نشوند. اینکه کاخ سفید در فردای روز انفجار دروازه ان را بشدت محکوم می کند، تنها یک روی ماجرا است. آمریکا به این محکوم کردن ها عادت دارد. استفاده سلاح

ایران در آئینه آمار (۴۶)

تهیه و تنظیم: مریم اسکونی

۱۱ مرداد ۱۳۸۹ - ۲ آگوست ۲۰۱۰

۱۱ مرداد: آمار وحشتناک تصادفات جاده ای نمودی از فروپاشی زیرساختی اقتصاد ایران. خسارت تصادفات جاده ای؛ ۳۰۰۰ هزار گشته ۱۸۰ میلیارد دلار خسارت از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۸۶ نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر جان خود را در تصادفات جاده‌ای از دست داده‌اند.

ایران؛ جاده‌های مرگ

در جاده‌های ایران جزو بالاترین‌ها در جهان است و در شمار چند کشور اول جهان از نظر دادن تلفات در تصادفات جاده‌ای به شمار می‌آید.

۸ مرداد: شهریار: نرخ بیکاری به ویژه در میان تحصیلکردگان افزایش یافته/همین قطعه‌نامه‌هایی که عده‌ای آن را ورق پاره تلقی می‌کنند ضررهای زیادی را متوجه کشور کرده است

۷ مرداد: بیکاری بیست و پنج درصدی جوانان

۶ مرداد: ۸۰ درصد کوکان کار و خیابان تحت پوشش هیچ سازمان حمایتی قرار ندارند

۴ مرداد: بی عدالتی در نظام سلامت: سقوط زیر خط فقر با هزینه بالای ۴۰ درصد

۴ مرداد: سالانه ۲۰ هزار خودرو وارد شهر قزوین می‌شود.

جهت مطالعه خود مطالب سر تیتزهای فوق، میتوانید به سایت ذیل مراجعه نمایید: <http://www.rahekargar.de/>

وخامت حال اعتصاب کنندگان و انتقال به بهداری اوین

در نهمین روز اعتصاب، وضعیت سلامتی گروهی از زندانیان اعتصاب کننده به وخامت گراییده است.

به گفته یک منبع آگاه از درون زندان اوین، امروز گروهی از زندانیان اعتصاب کننده به بهداری اندرگاه هفت زندان اوین منتقل شدند. به گفته ی این منبع آگاه، عبدالله مومنی یکی از این زندانیان بوده است.

همچنین مسئولین به خانواده های این زندانیان سیاسی در مذاکرات دیروز قول داده اند که این زندانیان امروز با منزل خود تماس می گیرند تا سلامتی شان برای خانواده ها محرز شود که تا کنون تماسی حاصل نشده است.

بنا به گزارشهای رسیده در صورت تماس نگرگفتن این زندانیان تا آخر امشب، این خانواده ها از فردا تحصن خود را از سر می گیرند.

گفتنی است 17 تن از زندانیان سیاسی بند 350 اوین در اعتراض به شرایط بد زندان و بدرفتاری مأمورین از دوشنبه گذشته دست به اعتصاب غذا زده اند و در سلولهای انفرادی بند 240 به سر می برند. دانشجو نیوز.

میزان خبر

عده های معاون دادستان تهران به خانواده های 17 زندانی اعتصاب کننده. معاون دادستان تهران دیروز در دیدار با خانواده هفده زندانی که در زندان اوین دست به اعتصاب غذا زده اند وعده داد که به این زندانیان اجازه می دهد که روز سه شنبه (امروز) با خانواده های خود تماس بگیرند. این در حالی است که تا لحظه تنظیم این خبر (ساعت پانزده و سی دقیقه سه شنبه) هیچ یک از این هفده زندانی که هشت روز از اعتصاب غذای شان در سلول های انفرادی بند ۲۴۰ می گذرد با خانواده شان تماسی نگرفته اند و از وضعیت آنها خبری در دست نیست.

به گزارش کلمه به نقل از خانواده های تعدادی از این زندانیان، همچنین نوروزی معاون دادستان تهران به خانواده این زندانیان که ساعتها در مقابل زندان اوین تجمع کرده و اعتصاب غذای خود را شروع کرده بودند، وعده داد که موضوع اعتصاب غذای زندانیان تا روز پنج شنبه حل شود. وی از احتمال تحقق تعدادی از خواسته های زندانیان نیز خبر داد و اظهار امیدواری کرد که زندانیان اعتصاب کننده نیز در مقابل به اعتصاب غذای شان پایان دهند.

نوروزی، معاون دادستان تهران در این دیدار به خانواده این هفده زندانی گفته است برخی خواسته های زندانیان برای پایان اعتصاب غذای شان نامعقول است.

به گفته خانواده های 17 زندانی اعتصاب کننده، خواسته های زندانیان سیاسی این بند مشخص می کند که آنها هیچگونه خواسته غیر معقولی از مسوولان زندان ندارند و تنها خواهان اجرای حقوق اولیه و انسانی شان هستند. آنها از مأموران زندان خواسته اند: به توهین و تحقیر زندانیان پایان دهند. شرایط بهداشتی و رفاهی بند ۳۵۰ بهبود یابد. با مأموران خاطی که رفتارهای توهین آمیز دارند برخورد شود. به بند عمومی منتقل شوند و همچنین ضوابط آیین نامه سازمان زندانها درباره زندانیان اجرا شود. آزادی بابک بردبار نیز که با وجود صدور حکم آزادی اش همچنان در سلول انفرادی و اعتصاب غذا به سر می برد از دیگر خواسته های این زندانیان عنوان شده است.

علی ملجی فعال دانشجویی و عضو ادوار تحکیم وحدت، بهمن احمدی امویی روزنامه نگار، حسین نورانی نژاد روزنامه نگار و عضو جبهه مشارکت، عبدالله مومنی فعال دانشجویی و سخنگوی ادوار تحکیم، علی پرویز فعال دانشجویی، محمدرضا محمدی فعال سیاسی، جعفر اقدامی فعال مدنی، بابک بردبار عکس خبری، ضیا نبوی دانشجویی محروم از تحصیل، ابراهیم (نادر) بابایی فعال مدنی و از جانبازان جنگ ایران و عراق، کوهار گودرزی فعال حقوق بشر و وب نگار، مجید دری فعال دانشجویی، مجید توکلی فعال دانشجویی، کیوان صمیمی روزنامه نگار، غلامحسین عرشی و محمد حسین سهرابی را از جمله زندانیان منتقل شده به سلول انفرادی هستند که از روز گذشته در اعتصاب غذا به سر می برند. کلمه 12 مرداد 1389

شیمیایی درلحظه محکومیت شدید از سوی کاخ سفید را به همراه داشت. اما هیچکس تردیدی ندارد که آن همه سلاح شیمیایی بدون رضایت آمریکا و نمی توانست بدست رژیم صدام برسد. سلاحی که معلوم بود برای چه هدفی به عراق انتقال می یابند. آنچه مسلم بود برای موزه ملی عراق ارسال نشده بود و این را سرویس های اطلاعاتی آمریکا و غرب از همه بهتری دانستند.

کشورهای عربی خلیج فارس نیز به این نقطه ضعف رژیم در بلوچستان (۲) پی بردند و با توجه به اشتراک مذهبی که بین بلوچستان و خودشان می بینند سعی خواهند کرد تا آنجا که امکان دارد از اوضاع به نفع خود استفاده کنند. با اینکه بسیاری از مردم بلوچستان تجربه خوبی از حکام و شیخ نشین های خلیج فارس نداشته و ندارند، زیرا بسیاری از آنان ویا خویشاوندان شان به هنگام کار در شیخ نشین ها مورد توهین و تحقیر قرار گرفته و به بردگی کشیده شدند، اما حکام حاشیه خلیج فارس بخوبی می دانند که با دلارهای نفتی شان چگونه یک شبه گروه های بنیادگرا بوجود آورند. مخصوصا آنکه بدشان نمی آید تا در برابر حزب الله ایران در لبنان، نیروی مشابه آن را، هر چند به صورت بسیار ضعیف تروکوچک تر، در برابر رژیم ایران علم کنند. حقیقت آن است که هیچ نیرویی چون حزب الله، رهبران عرب و مخصوصا رهبران کشورهای حوزه خلیج فارس را پیوسته مورد انتقاد، تحقیر و تهدید قرار نداده است. البته هدف رهبران کشورهای خلیج، تنها به تحقیر و انیت و آزار رهبران ایران محدود نخواهد بود. آن ها میل دارند تا یک بار و برای همیشه، یک ایران کاملا فلج و تجزیه شده را ببینند. چیزی بدتر از آزادی و سرنوشت عراق.

زیرنویس ها-----

۱- برای آنکه به اهمیت ارزش این رقم واقف شویم، چیزی است برابر با حدود دوسوم ثروت و منابع طبیعی و زیرزمینی موجود در ایران. منابع طبیعی و معادن افغانستان در هنگام اشغال آن کشور توسط کارشناسان شوروی کشف و نقشه برداری شده بود که گفته می شود سال ها پس از خروج نیروهای شوروی توسط کارشناسان افغان پنهان مانده بود. اما اخیرا راز آن برملا شده و همه نقشه ها بدست نیروهای ائتلاف و آمریکا افتاد.

۲- در این نوشته اگرچه بیشتر به بلوچستان پرداخته شده اما این به آن معنا نیست که در دیگر مناطق ملی با معضلات مشابه روبرو نیستیم. همه به یاد دارند که در جریان تهاجم نظامی آمریکا و متحدانش به عراق، چگونه برخی از مقامات و مسئولان برخی احزاب کردستان از مثبت بودن دخالت نظامی آمریکا در ایران سخن به میان می آوردند بی آنکه به عواقب خطرناک چنین حمله ای برای موجودیت کشور بیاندیشند.

ویا، عوام فریبی و سیاه بازی های برخی گرایشات ناسیونالیسم ارتجاعی در آذربایجان ایران است که به نام ضدیت و مبارزه با رژیم اسلامی تلاش دارد به خصومت و دشمنی مردم آذربایجان با مردم ایران و فارس ها دامن بزند. که همه این ها باید به جای خود مورد بررسی قرار گیرند. زیرا بدون مقابله پیگیر و دایمی با ارتجاع و شونویسم حکومت مرکزی و گرایشات ارتجاعی ناسیونالیسم نیروهای سیاسی ملل تحت ستم، نمی توان یک مبارزه بزرگ برای ایجاد ایرانی دمکراتیک و متحد که برپایه اتحاد آزادانه و دوطالبانه اقوام و ملل ایران شکل گرفته باشد را سازمان داد.

وبلاخره اینکه گفتن ندارد بدون یک جنبش کارگری و جنبش دمکراتیک نیرومند نمی توان به سوی هدف بالا گام های موثری برداشت.

۳ آگوست ۲۰۱۰

استقرار 7 هزار کماندوی آمریکا در نزدیکی مرز ایران

به گزارش سرویس بین الملل آتی نیوز، یک سرتیپ عراقی وابسته به تیپ هشتم ارتش عراق در جنوب بغداد گفت: امریکاییها در دو ماه گذشته 7 هزار کماندوی یگان مارینز و برخی از یگانهای ویژه گشتی را در نزدیکی سه منطقه مرزی عراق با ایران در مندلی، عماره و پنجوین مستقر کرده است.

این مقام نظامی عراقی که خواست نامش فاش نشود، افزود: امریکاییها همچنین شماری سکوی پرتاب موشک و رادارهای پیشرفته را در چند کیلومتری مرز ایران نصب کرده اند و به طرف عراقی درباره علت مستقر کردن این نیروهای ویژه، سکوها و رادارها در این منطقه اطلاعاتی نمی دهند. روزنامه الینه الجندیه نوشت: ارتش آمریکا به هیچ مقام نظامی عراقی اجازه نمی دهد به این پایگاه های نظامی جدید خود در نزدیکی مرزهای ایران نزدیک و از تحرکات و عملکرد آنها در این مناطق مطلع شوند. مقام ارشد نظامی عراق افزوده است: به نظر می رسد امریکایی ها تمایلی به خروج زودهنگام از عراق ندارند و در نظر دارند قبل از هرگونه عملیات خروج از عراق، برخی مناطق را در ایران با استفاده از خاک عراق هدف حمله قرار دهند. 11 مرداد 1389

گفتارهای سیاسی رادیو راه کارگر!

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی،

مقاومت پرشکوه مدنی در برابر استبداد!

یک هفته از اعتصاب غذای گروهی از زندانیان سیاسی در بند سیصد و پنجاه اوین می گذرد. این حرکت اعتراضی که از روز دوشنبه در اعتراض به برخوردهای توهین آمیز مأموران زندان و جلوگیری از ملاقات با خانواده ها با تحصن زندانیان آغاز شد با یک هفته اعتصاب غذا در سلول های انفرادی و در حالی که چهار تن از این زندانیان سیاسی اعتصابی به علت وخامت حال شان راهی بیمارستان شده اند به یک نمونه درخشان از مقاومت مسالمت آمیز مدنی در برابر استبداد سیاه مذهبی تبدیل شده است. زندانیان سیاسی در برابر تهدید به تبدیل زندان اوین به کهریزک دوم است که مقاومت می کنند؛ در برابر تهدید به زندان رجایی شهر است که مقاومت می کنند؛ در برابر توهین و تحقیر مأموران زندان و فشارهای دائمی مسولان است که مقاومت می کنند و برای خواست بدیهی و انسانی ملاقات با خانواده هایشان. این واقعیت وحشتناک و ساده که همین خواست های بدیهی و انسانی یک هفته پایداری، مقاومت شکوهمند و اعتصاب غذا در سخت ترین شرایط فشارهای روحی و جسمی در سلول های انفرادی را طلب کرده است، از یک سو اوج توحش و سرکوبگری رژیم مذهبی را نشان می دهد و از سوی دیگر نیاز حیاتی، فوری و قطعی در حمایت هر چه گسترده تر از حرکت اعتراضی زندانیان سیاسی را.

خانواده های هفده زندانی سیاسی اعتصابی برای دومین روز متوالی دست به اعتراض زده اند و خواستار ملاقات با عزیزان شان هستند. آنها به حق برای سرنوشت عزیزان شان بنشدت نگران هستند. نیازی نیست تا هر شهروندی یک گروگان در سپاهال های حکومت داشته باشد، تا عمق نگرانی خانواده های زندانیان سیاسی اعتصابی را درک کند. امروز دیگر همه می دانند که دولت امنیتی/نظامی احمدی نژاد و دستگاه ولایي جز تجاوز، شکنجه و آزار جسمی و روانی، محرومیت زندانیان سیاسی از ابتدایی ترین حقوق شان و تهدید دائم خانواده های آنها، کار دیگری نمی کند. آنقدر اخبار و گزارش های تکان دهنده در باره جنایت بازجویان و شکنجه گران انتشار یافته است که دیگر هیچکس از جنایات روزمره در حق بهترین و مقاوم ترین فرزندان این مردم در سپاهال ها، بی خبر نمانده است. از این روست که در حمایت صریح و آشکار از خواست های زندانیان اعتصابی و بویژه همراهی با خانواده های این زندانیان هم عذری باقی نمانده است. انتشار هر چه گسترده تر خبر این اعتصاب و فراخوان هر چه وسیع تر به اقدامات حمایتی در داخل و خارج از کشور اهمیت فوری یافته است. دستگاه سرکوب و امنیتی اگر این بار مقاومت زندانیان سیاسی را در هم بشکند همچنان که رسماً هم تهدید کرده؛ مانعی در برابر خود نخواهد دید از این که اوین را به کهریزک دوم تبدیل کند. مقاومت اگر نباشد سرکوب در هیچ حد و مرزی متوقف نخواهد شد و اوپاشان نظامی و امنیتی حاکم سراسر ایران را به کهریزک تبدیل خواهند کرد. سازماندهی اعتراض بر محور خواست های زندانیان سیاسی اعتصابی و واداشتن رژیم به تسلیم یا عقب نشینی در برابر این خواست ها در عین حال خطرانی را که هم اکنون در هفتمین روز اعتصاب غذا جان اعتصابیون را تهدید می کند کاهش می دهد. نمی توان دست روی دست گذاشت و شاهد بود که زندانیان سیاسی اعتصابی یکی پس از دیگری از پا در آیند. آنچه اکنون بویژه اهمیت دارد حمایت وسیع همه خانواده های شهدا و جانبازان جنگین اعتراضی، و همه قربانیان سه دهه شکنجه و کشتار از خانواده های زندانیان سیاسی اعتصابی است. جوانان و دانشجویان که مشعل مقاومت مدنی مسالمت آمیز در برابر سرکوب در سخت ترین شرایط را برافراشته نگاه داشته اند در برابر مقاومت یاران دربندشان قطعاً نمی توانند سکوت کنند و حمایت فوری و عاجل از این خانواده ها و همراهی با آنها حمایت از خواست زندانیان سیاسی اعتصابی است. در شرایطی که سرکوب گسترده و وحشیانه بی وقته ادامه دارد و خطر اعدام جان شش زندانی سیاسی را تهدید می کند و ادامه اعتصاب غذا با توجه بیماری های زندانیان سیاسی اعتصابی سلامت آنان را به خطر انداخته است، نقش حمایتی ایرانیان مقیم خارج از کشور نیز از برجستگی خاصی برخوردار است. تردیدی وجود ندارد که انتشار خبر اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در افکار عمومی جهان و فشار بر رژیم برای پذیرش خواست های بدیهی و انسانی زندانیان سیاسی تاثیرگذار خواهد بود. شکنجه گران و بازجویان و آمران آنها باید بدانند که جهانی با چشم بیدار هر حرکت آنها را در قبال زندانیان سیاسی و بویژه زندانیان سیاسی اعتصابی زیر نظر دارد و چیزی از دیدش پنهان نخواهد ماند. حمایت فوری، گسترده، بی قید و شرط از زندانیان سیاسی اعتصابی، حمایت از مقاومت مدنی در برابر استبداد مذهبی و حق شهروندی، است. 3 آگوست 2010

تحریم اقتصادی و فراافکنی عاملان آن!

فراافکنی! فراافکنی! لاف زنی و دروغ گویی. این هاست برخوردهایی که پس از تصویب تحریم های جدید اتحادیه اروپا در بروکسل از سوی مسولان و دولتمردان و با در حاشیه آن صورت گرفته است. رحیم مشایی رییس دفتر احمدی نژاد در یک اظهار نظر در باره تحریم ها و عواقب آن

برای کشور گفته است: قطعنامه پنجم جوکی است که کسی برای آن تره خرد نمی کند. او با گرافه گویی مضمونکننده ای مدعی شده که قطعنامه چهارم زمانی صادر شد که دیپلماسی آمریکایی در برابر دیپلماسی ایرانی زانو زده بود.

احمدی نژاد که در همدستی با خامنه ای طناب تحریم های مضاعف و بی سابقه اتحادیه اروپا را به گردن مردم ایران انداخته تا برای غارت بیشتر دارایی های ملی از سوی پاسداران و افزایش قدرت آنها و سرکوب صدای حق طلبی مردم ایران به بهانه وابستگی به بیگانگان بهانه بیشتری داشته باشد در تازه ترین سخنانش خطاب به کشور های غربی می گوید: ایران نماد یک موج انسانی و تمدنی جدیدی است که دنیا را فرا خواهد گرفت، بعد شما می گویند ایران را تحریم کرده و کشتی و هواپیماهای آن را بازرسی خواهیم کرد؟ شما با این کارها نمی توانید مقابل این موج را بگیرید.

او در توضیح منظورش از موج می گوید که "زمان عدالت جهانی به زودی زود فرا خواهد رسید" که اشاره ای است به ظهور مهدی امام دوازدهم شیعیان. به عبارت دیگر ملتی را به زجر تحریم های مرگبار محکوم می کنند و سرنوشت و آینده و موجودیت اش را به خطر می اندازند براساس یک خرافه مذهبی به نام عدالت جهانی امام دوازدهم شیعیان. و این درست در حالی است که حتی خود معقدان به آن تعیین کنندگان زمان ظهور مهدی را شارلاتان می نامند. زجر و فلاکت و بدبختی نقد است، ظهور موجود موهوم افسانه ای که قرار است از طریق فرو بردن جهان در خون تا زانوئی اسبش عدالت را به ضرب شمشیر برقرار کند، تماماً نسیه است. فقط افرادی که از نظر فکری دچار جنون شده اند و ارتباط خود را با واقعیت به طور کامل از دست داده و نیازمند درمان روانی هستند می توانند یک افسانه تاریخی را به فاکتور داغ سیاسی و منشا اقدام عملی در مناسبات جهانی تبدیل کنند. اگر چه سخنان بسیاری در باره دیدگاههای خرافی احمدی نژاد انتشار یافته است اما چه این سخنان حقیقت داشته باشد چه تنها تکیه گاه فکری شارلاتانیسم و پوپولیسم وی باشد نتیجه یعنی تشدید تحریم های اقتصادی علیه ایران غیرقابل انکار است.

یک هفته پیش وزارت نیرو اطلاعیه ای منتشر کرد که در آن در واقع به زبان بی زبانی به شهروندان و به کارکنان و مدیران واحدهای صنعتی استان تهران گفته بود که توان تولید برق کشور محدود است و بیک مصرف اگر از حد پیش بینی شده این وزارت خانه بالاتر برود برق به صورت خود به خود و منطقه به منطقه قطع می شود. گزارش رسانه ها حاکی از آن بود که قطع پی در پی برق تنها در شهرک های صنعتی استان تهران روزانه یک میلیارد تومان خسارت به صنایع نیمه جان کشور وارد کرده است. آنوقت درست در همین شرایط رضا رحیمی معاون اول احمدی نژاد مدعی شده است: توان بالای کشور در تولید برق موجب افتخار و سربلندی ما است و ایران می تواند قدرت اقتصادی خود را به تمام دنیا انتقال دهد.

رحیمی که پرونده فساد مالی شش میلیارد دلاری او با مداخله پشت پرده خامنه ای مسکوت مانده است آشکارا و عامدانه در مورد وضعیت برق ایران دروغ می گوید. همین دروغ را احمد جنتی، رییس شورای نگهبان که به خاطر قتل دو جوان بیگناه به دست دستگاه قضایی به آنها دست مریزاد گفته بود در باره نامزدهای معترض به تقلب انتخاباتی گفت. او گفت: من سندهایی بدست آورده ام که آمریکایی ها یک میلیارد دلار به سران فتنه دادند. این موجود لعین میل ندارد به یاد بیورد که افرادی را که به آنها اتهام دلار گرفتن از آمریکا زده سال گذشته از تایید شده گان همان شورای زیرنظر او یعنی شورای نگهبان بوده اند آن هم برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری همین نظام؛ و میل ندارد به یاد بیورد که متهم شده گان رئیس مجلس همین نظام و نخست وزیر دوره نخست حاکمیت همین رژیم بوده اند. برای این ها که در قدرت مانده اند دیگر هیچ مرزی ارزش و تقدس ندارد و برای چند صیاحی ماندن بیشتر بر اریکه قدرت به هر کاری دست می زنند. حتی تهمت وابستگی زدن به یاران و همکاران دیروزشان.

روش و منش حاکمان، زبان نفرت بارشان، عریبه کشی ها و لاف زنی ها و عضله نشان دادن هایشان و فراافکنی هایشان و بدتر از همه دروغ های گویلیز شان جایگاه استثنایی و ویژه آنها را در جامعه نشان می دهد. چنین به نظر می رسد که پس مانده های متعفن و تخمیر شده ی بدترین زبانه های فکری برجای مانده از لایه های گوناگون اجتماعی، در دولت احمدی نژاد و در سایر مصادر اصلی قدرت دور هم جمع شده اند. افرادی قشری و عقده ای با افکاری که از شیرابه های زباله های خانگی بدبوتر و از فضولات میکروبی بیمارستان های کشور خطرناک تر است، اکنون سرنوشت کشوری را به جمعیت 75 میلیونی آن به دست گرفته اند. سکان هدایت کشور در متن جایگاه بسیار حساس آن در خاورمیانه که کانون رقابت های داغ و خطرناک جهانی بر سر قدرت است به دست مشتکی لات عریبه کش، متجاوز جنسی، قاتل سنگدل و انتظار بیون واپس گرا افتاده است که برای رسیدن به هدف هایشان به سادگی آب خوردن دروغ می گویند.

تحریم ها قتل عام خاموش گروگان های بیگناه دولت امنیتی/نظامی و دستگاه ولایی همدست آن است.

تحریم هاگشودن چهارتاق درهای کشور بر روز خطر تجاوز و حمله نظامی به ایران است. تحریم ها عامل فقر و انهدام بنیادی شیرازه های اقتصاد بیمار و بحران زده کشور است.

مسبب اصلی تحریم ها دستگاه ولایی و دولت پادگانی اش هستند و نمی توانند با فرافکنی و دروغ گویی و لاف زنی بلائی خانمانسوزی را که به جان مردم ایران انداخته اند پنهان کنند. اعتراض به تحریم ها قبل از هر چیز اعتراض به همین رژیم و سیاست های ماجراجویانه آن است. 30 جولای 2010

لشکر بیکاران را دریابیم!

یکی از عریان ترین مظاهر شکست کامل سیاست های اشتغال زایی دولت پادگانی؛ خیل عظیم جویندگان کار است که در میدانی مرکزی شهرستان های بزرگ و پاتوق های خاص بیکاران در تهران و سایر کلانشهرها همه روزه به چشم می خوردند. اکنون دیگر کاملا آشکار شده است که طرح بنگاههای زودبازده دولت احمدی نژاد جز یک نانخانه تازه برای بروکراسی فاسد؛ منبع غارت برای لایه های پائینی دستگاه سرکوب نظامی/ امنیتی و عامل ورشکستگی و بدهکاری گروهبایی از بیکاران جویای کار به فرجام دیگری نرسیده است. بیکاری روز به روز گسترش می یابد و رژیم نه تنها توان ایجاد اشتغال برای میلیونها جوان تحصیل کرده را ندارد که حتی نمی تواند سطح اشتغال موجود را حفظ کند. تنها کارش دادن آمارهای دروغ از طریق تراش دادن و نازک تر کردن مفهوم بیکاری است. این ها مثل کبک سرشان را زیر برف می کنند و خیال می کنند اگر تعریف اشتغال را از کسی که در هفته دو ساعت کار می کند به یکساعت تقلیل بدهند مشکل بیکاری ناپدید می شود. در حالی که برای دروغ های تهوع آور مدیران فاسد و ناکارا خوراک تازه تولید می کنند و در واقعیت بیکاری تغییری ایجاد نمی شود. فقدان سازمان دهی و کم توجهی به وضعیت بیکاران؛ شرایط را برای رژیم فراهم ساخته تا از وجود این لشکر ذخیره به عنوان تهدیدی برای حق کار و اشتغال کارگران بهره برداری کند.

لشکر بیکاران عاصی اما می تواند به جای این که عامل افزایش فشار در سقوط آزاد و بی پایان شرایط کار شاغلین و تهدیدی علیه حقوق پایه ای کار در کشور باشد؛ علیه عامل اصلی ادامه بیکاری که خود بستر اصلی فقر و انبوهی از نابسامانی های اجتماعی است جهت گیری کند.

با ورشکستگی کامل دولت و دستگاه ولایی در تامین اشتغال؛ با بحران دامنه دار اقتصادی؛ با وابستگی مافیای قدرت و ثروت به واردات قاچاق که یک پایه رشد دائمی بیکاری و فروپاشی تولید و صنعت است؛ با تحریم های مضاعف اقتصادی ایران از سوی بخش بزرگی از قدرت های مسلط اقتصادی جهان جز افزایش هر چه بیشتر بیکاری هیچ چشم انداز دیگری در برابر جامعه و بخصوص نسل جوان وجود ندارد. از این روست که سازماندهی بیکاران با وجود دشواری های آن می تواند و باید یکی از دغدغه های اصلی فعالین کارگری و بویژه تحصیل کردگان بیکار نسل جوان باشد.

بیکاران از محل های ثابتی برای اجتماع و دور هم جمع شدن برخوردار نیستند، علاق و سلاقی و توانایی آنها در حوزه اشتغال متفاوت است، در جذب اشتغال موجود مستقیم و غیرمستقیم با هم در رقابتند. این ها همه بخشی از عوامل دشوارکننده سازماندهی لشکر بیکاران است اما از سوی دیگر دقت در وضعیت بیکاران نشان می دهد که بخش مهمی از آنان در پاتوق ها و مراکز در مناطق مرکزی شهرها یا نقاطی معین مثل روبروی دفاتر ادارات کار جمع می شوند. شناسایی این اماکن در سازماندهی بیکاران مهم است. فارغ التحصیلان دانشگاهی بخش مهمی از لشکر بیکاران را در حال حاضر در جامعه ما تشکیل می دهند. با آن که بر اساس آمارها صد و هشتاد هزار نفر از آنان در جستجوی کار و یا برای فرار از سرکوب و فشارهای سیاسی کشور را سالانه ترک می کنند بخش اصلی آنها همچنان در چنبره مشکلات بی پایان ناشی از بیکاری تحمیلی دست و پا می زنند. از سوی دیگر در میان بیکاران نیز مانند همه گروههای اجتماعی در سطح خرد پیوندها و روابط دوستی و آشنایی وجود دارد که می تواند پایه تشکیل هسته های جوانان بیکار را تشکیل دهد، هسته هایی که در کنار فعالین کارگری می توانند امر سازمان یابی لشکر بیکاران و جهت دهی به نارضایتی عمیق آنها علیه دولت پادگانی و دستگاه ولایی را در پیش بگیرند.

سازماندهی بیکاران به عنوان یک لشکر شورشی و عاصی نیروی عظیمی را به جنبش اعتراضی پیوند می دهد و عامل تضعیف دیکتاتوری و تقویت بیکار ضد دیکتاتوری است. از این رو توجه به وضعیت جوانان بیکار، تاکید بر اهمیت سازمان یابی بیکاران، فراخوان به جوانان بیکار در بهره برداری از

پیوندهای دوستی؛ آشنایی و خانوادگی میان خویش در ایجاد هسته های اعتراضی، بهره برداری از اینترنت به عنوان وسیله شبکه سازی میان جوانان بیکار راهکارهایی برای تقویت اعتراض جمعی علیه بیکاری است. 30 جولای 2010

تحریم ها و دشمنان غدار داخلی مردم ایران!

وضعیتی که در رسانه های داخلی ایران، توصیف می شود تکان دهنده است: شهرستان ها پر از جوانان بیکار است که سر چهار راهها و خیابانهای مرکزی شهرها پرسه می زنند، در فاصله آثر ماه 87 تا آثرماه 88 درآمد ناشی از صادرات نفت ایران 32 درصد سقوط کرده؛ بدهی خارجی ایران در ماه جاری ۱۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار برآورد شده، تنها در سه ماهه اول سال گذشته که آمارهایش تازه از سوی بانک مرکزی منتشر شده موجودی حساب ذخیره ارزی و ذخایر بین المللی بانک مرکزی 5369 میلیون دلار کاهش یافته، دولت تا خرخره به پیمانکاران بخش راه، سرمایه داران کارخانه های خصوصی برق و سازمان تامین اجتماعی بدهکار است، هزاران شرکت بزرگ دولتی با زبان های هنگفت مالی اداره می شوند و دولت آنها را به قیمت تقریباً رایگان به نظامیان و امنیتی ها واگذار می کند تا کارگران را اخراج کنند، و هر چه از وسایل بدکی و ابزار کار و تجهیزات را حراج نموده و زمین شرکت ها را به برج سازان و دلان بفروشند. تورسیم که معمولاً کمتر از هر حوزه دیگر جذب سرمایه خارجی با ملاحظاتی دولت های خارجی پیوند خورده به صفر رسیده و همزمان آمار سفر به خارج و ترک کشور که آن هم نمادی از بی تابی در برابر دشواری های طاق فرسا و جستجوی ساحل امن و آرامش است ظرف چهار سال اخیر 138 درصد رشد کرده است. درست در این شرایط که واحدهای تولیدی یکی پس از دیگری ورشکسته می شوند، کسر بودجه دولت نجومی است و همه شاخص ها از اقتصادی و اجتماعی تا سیاسی و زیست محیطی آشکارا فقط از سقوط وحشتناک خبر می دهند احمدی نژاد در اظهار نظری گفته است: آرزوی من این است که بنزین تحریم شود. او این سخنان را در آستانه تصویب تحریم های مضاعف اتحادیه اروپا که حوزه های بازرگانی؛ بانکی؛ نفت و گاز و سیاسی را دربرمی گیرد بر زبان آورده است.

هستند کسانی که می گویند آرزوی احمدی نژاد با اعتقادات او به ظهور مهدی موعود پیوند دارد که بر اساس آن هر چه فلاکت و بدبختی و گرسنگی بیشتر شود و ظلم عالمگیرتر شود به همان ترتیب زمان ظهور امام غائب شیعیان نزدیک تر می شود؛ اما چه این اعتقاد وحشتناک و خرافی پایه عملکرد دولت احمدی نژاد باشد چه تنها بهانه ای برای فریب مردم نتیجه یکی است: دولت امنیتی / نظامی که به زور قلب و دست کاری در آرای انتخاباتی خود را به مردم تحمیل کرده، با تقویت روزافزون قدرت پاسداران و نظامیان قاچاقچی، متجاوز جنسی، شکنجه گر، و قاتل بیش از پیش شرایط از هم پاشیدگی کشور را مهیا می سازد. در شرایطی که میلیونها جوان تحصیل کرده از تامین معاش به خاطر بیکاری محرومند، هزینه های سرسام آور سلامت عامل گسترش فقر است، دولت از تامین آب آشامیدنی سالم برای شهروندان درماتده و توانایی تامین برق مصرفی مردم را ندارد؛ به نام پیشرفت هسته ای، با ماجراجویی و افزایش گری شرایط مداخله هر چه وسیع تر قدرت های بیگانه و سلطه گر را فراهم کرده است. احمدی نژاد در کشوری که بنای حمل و نقل شهری و بین شهری سوخت بنزین است آرزوی تحریم بنزین می کند تا از طریق فشاری که به مصرف کنندگان وارد می شود شرایط چاره جویی فراهم شود. این نگرش مازوخیستی که متعلق به افراد مریض و روانی است اعتقاد دارد که زجر و شکنجه و محرومیت انگیزه پیشرفت است. در حالی که درست برعکس است. هر چه جامعه ای از زیربنای پیشرفته تر و محکم تری برخوردار باشد، و شهروندان رنج و درد کمتری داشته و از زندگی آسوده تری برخوردار باشند، هر چه سرمایه گذاری بر آموزش گسترده تر باشد محیط برای رشد خلاقیت و پیشرفت تکنولوژی فراهم تر است. در حقیقت نظام های مستبد و سرکوبگر که بر پایه انکار حق مشارکت موثر و توده ای شهروندان در تعیین اولویت های اساسی پیشرفت اجتماعی بنا شده اند و مانند نظام ولایت فقیه حق رای در آنها معنا ندارد و خود را به نیروهای غیبی و موهوم آسمانی وصل می کنند اصلی ترین دشمن تحول و توسعه جامعه هستند. این احمدی نژاد و دولتش و دستگاه ولایی و گردانندگان هستند که بلائی خانمانسوز تحریم ها را به جان مردم انداخته اند. آنها از تحریم ها طنابی ساخته اند تا گلوئی مردم را بفشارد و خود مانند موجودات عقده ای، بیماران روانی و لمین های پست و حقیر عربده می کشند و زجر و شکنجه و بدبختی بیشتر ملت را آرزو می کنند.

مردم ایران با کنار زدن این دشمنان غدار داخلی و پایان دادن به ماجراجویی و بحران آفرینی در سیاست خارجی است که می توانند از زیر فشار خرد کننده تحریم های مضاعف اقتصادی نجات یابند. 30 جولای 2010

جنگ انرژی مایع : به سرزمینهای لوله خیز نفت و گاز¹ خوش آمدید

نوشته: په په اسکوبار

ترجمه: نصرالله قاضی

چیزی که در میان سروصدای زیاد در میدان جنگ بزرگ بمنظور کنترل اوراسیا دیده میشود طرح نقشه نهایی برای یک نظام چند مرکزی جهانی است که به آن "رقابت بزرگ جدید"² هم گفته میشود.

شعار مزخرف "جنگ علیه ترور" که پنتاگون آن را زیرکانه به "جنگ طولانی" تغییر نام داده بدنبال چیز مهمتری یعنی همزاد دیگرش جنگ انرژی در سراسر کره زمین است. من میخواهم این جنگها را جنگ انرژی مایع بنامم، زیرا شریانیهای این جنگ همان لوله هائی است که چپ و راست از میدان بلقوه جنگی میگذرند. به بیان دیگر، اگر میپزیریم که امروزه، خط مقدم این برخوردها را مناطق مورد منازعه در حوزه دریای خزر تشکیل میدهند، باید پذیرفت که فردا تمامی اوراسیا به صفحه جنگ این شطرنج تبدیل خواهد شد. از نظر جغرافیائی میتوان این مناطق را سرزمین پایب لایستان (یا سرزمین های لوله خیز نفت و گاز) نامید. همه مشتاقان به ژئوپلیتیک باید مثل من اشتیاق خود را ارضاء کنند. من از نیمه دوم 1990 در فکر خط لوله های انتقال انرژی در این مناطق دنیا بوده ام و با یک کشتی تجاری آذری از این سوی دریاچه خزر به آن سوی آن رفتم تا خط لوله 4 میلیارد دلاری که بین باکو - تقلیس - سیهان³ در قفقاز کشیده شده است را ببینم. (این خط لوله بیشتر به نام مختصرش "بی. تی. سی" معروف است)

بسیاری از جاده های ابریشم جدید - بخوان: خطوط لوله ابریشم جدید - را پیاده پیموده ام. اینها همان جاده هائیت است که در آینده، حمل انرژی گاز مایع طبیعی از شانگهای تا استانبول را امکان پذیر خواهند ساخت. من با علاقه زیاد همان مسیری را که "رهبر ترکمنستان صفر مراد نیازوف پیموده بود پیمودم با این فرق که او رئیس جمهور ترکمنستان بود با ذخائر عظیمی از گاز طبیعی و من یک خبرنگار ساده و ماجراجو بودم. وقتی که در آلماتی، پایتخت پیشین قزاقستان بودم (بعد از سفر من پایتخت قزاقستان از آلماتی به آستانه منتقل شد) و گفتم که میخواهم از شهر نفت خیز آکتائو دیدن کنم باعث حیرت اهالی محل شدم. از من میپرسیدند چرا آنجا میروی؟ آنجا که چیزی نیست!! وقتی که وارد تالار نقشه در دفتر مرکزی گازپروم روسیه یعنی مرکز اداره غول پیکر انرژی مسکو (گازپروم) شدم بیاد فیلم آدیسه فضائی افتادم. در این اطاق اطلاعات کامپیوتری کلیه خطوط لوله نفت و گاز موجود در اوراسیا موجود بود، و وقتی که وارد دفتر مرکزی شرکت ملی نفت ایران در تهران شدم با دیدن صفوف کارشناسان زن که خود را در چادر پیچیده بودند این احساس به من دست داد که انگار وارد غار علاءالدین شده ام. با این همه، چرا هیچوقت رابطه "افغانستان" و "نفت" در هیچ جمله ای دیده نمیشود.

در سال 2008 قیمت نفت، به قیمت خون پدرفروشنده آن رسید. امسال در 2009 تقریباً ارزان است. اما نباید غافل شد. اینجا مسأله، مسأله قیمت نیست. بخواهید یا نخواهید انرژی چیز نیست که هر کسی که سرش به تنش میارزد بدنبال دستیابی به آنست. پس در نظر داشته باشید که بدون توجه به اینکه سرخط امروز اخبار چیست حرکات امروزی فقط پیش درآمد حرکتی است که در "رقابت بزرگ جدید" بطور لاینقطع و دیوانه کننده ای به دنبال خواهد آمد. بگذار و سائل ارتباطات جمعی تمام هم و غم خود را صرف اخباری مثل القاعده، زنده یا مرده "اسامه بن لادن، طالبان بشکل جدید و یا کلاسیک، و "جنگ علیه ترور" و یا هر نام و عنوان دیگر بکنند. اینها در مقابل مسأله اصلی مطالبی منحرف کننده اند. مسأله اصلی مسأله ژئوپلیتیکی است که هدفش آن است که بدانند چه نوع انرژی، از چه خط لوله ای، از کجای جهان، به کجا میروند.

چه کسی گفته که سرزمینهای لوله خیز جلب نظر نمیکنند؟

در سال 1997 دکتر زیبگنیو برژینسکی - سیاستمدار معروف و مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، همان رئیس جمهوری که جنگهای جدید انرژی را پایه گذاری کرد - در اثر مهم خود "صفحه شطرنج بزرگ" مفصلاً شرح داد که چگونه آمریکا باید "برتری جهانی" خود را حفظ کند. بعد ها طرح وی توسط کسانی که در پروژه "قرن جدید آمریکائی" ویلیام کریستول⁴ دور او جمع شده بودند به نحو ناقصی به اجراء گذاشته شد.

دکتر زیبگ (برژینسکی) هم مثل من به اوراسیا و سواش دارد. او هم همه هم و غمش را در جستجوی شرکاء استراتژیک برای واشنگتن گذاشته، و بر مناطقی که جریان عبور انرژی در آنجا قویتر است خیره میشود. البته خود وی خیلی مودبانه میگوید: باید این کار انجام شود تا یک "سیستم همکاری بیشتر امنیتی بین آمریکا و اوراسیا" شکل گیرد. دکتر زیبگ که

اتفاقاً آقای اوباما هم جزء هواداران اوست باید تا بحال متوجه شده باشد که منتهی است که قطار اوراسیائی که قرار بود انرژی را به آمریکا برساند از خط خارج شده است. بخش آسیائی اوراسیا خواهان تغییر است. چه بحران مالی جهانی باشد یا نباشد، نفت و گاز طبیعی کلید دراز مدت و غیر قابل تعویض انتقال قدرت اقتصادی از غرب به آسیاست. کسانی که پایب لایستان را اداره میکنند (و علیرغم تمام برنامه ها و خواب و خیال هائیکه برای آن دیده میشود نا محتمل است که آمریکا آن را اداره کند) دست بالا را خواهند داشت و هیچ تروریست یا جنگ طولانی نمیتواند آنرا تغییر دهد. مایکل کلر⁵ یکی از برجسته ترین کارشناسان انرژی در دنیاست است. وی در شناسائی علل کشاکش در مناطق لوله خیز نقش برجسته ای دارد. او میگوید "دلایل این کشمکشها از ایجاد کمبود انرژی و گسترش کمبود انرژی شروع و تا تأخیر و کند کردن پروژه انرژی های جایگزین ادامه مییابد". ممکن است که برخی از خوانندگان هنوز متوجه نشده باشند که اولین کشمکشها در جنگ انرژی مایع هم اکنون شروع شده است. در بدترین دوران اقتصادی با رقابت بی رحمانه بین غرب و شرق خطر بالا گرفتن جنگ در هر کجای دنیا همچنان رو به افزایش است، چه در منطقه خاور میانه و یا منطقه دریای خزر و یا کشورهای نفت خیز آفریقا مثل آنگولا، نیجریه و سودان.

در منازعات اولیه قرن بیست و یکم چین خیلی سریع عمل کرده است. حتی قبل از واقعه 11 سپتامبر 2001، رهبران چین در حال تهیه طرحی بودند که به تجاوز خزنده غرب برای دسترسی به سر زمینهای دارای نفت و گاز آسیای میانه و بخصوص منطقه دریای خزر پاسخ گویند. دقیقتاً بگویم، رهبران چین و روسیه در ماه ژوئن 2001 اقدام به ایجاد "سازمان همکاریهای شانگهای" (اس. سی. او) کردند. بهتر است این نام اختصاری را باخاطر بسیاری چون در آینده بر سر زبانتها خواهد بود.

سازمان همکاریهای شانگهای قبلاً اعضاء سبک وزنی مثل قرقیزستان، ازبکستان، قزاقستان و تاجیکستان داشت و دولت بیل کلینتون و جرج بوش هر دو زیر چشمی این سازمان را تحت نظر داشتند. این سازمان در ابتدا بر اساس همکاریهای منطقه ای در زمینه های اقتصادی و نظامی شکل گرفت و اعضاء سنگین وزن تر مثل چین و روسیه به آن به چشم نواری امنیتی دورادور حريم بالائی افغانستان نگاه میکردند. البته ایران هم منبع انرژی عظیمی در غرب آسیاست و رهبران این کشور با "رقابت بزرگ جدید" جدی برخورد خواهند کرد. ایران برای مدرنیزه کردن ذخایر نفت و گاز خود نیازمند حد اقل به 200 میلیارد دلار سرمایه گذاری است و مجبور است بیش از حدی که تحریم اقتصادی فعلی اجازه میدهد به غرب نفت بفروشد. تعجبی نیست که ایران به یکی از اهداف آمریکا تبدیل شده است. نباید هم تعجب کرد که چرا حمله هوایی به ایران جزو خواب و خیالات لیکویدیهای اسرانیل و معاون قبلی رئیس جمهور آمریکا دیک چی نی و هم پالکی های وی در ارتش آمریکا است. ناظران سیاسی از تهران تا دهلی واز پکن تا مسکو معتقدند که چنین حمله ای از سوی آمریکا که البته تا سال 2012 در صفحه رادار دیده نمیشود نه فقط جنگی است علیه روسیه و چین بلکه جنگی است علیه تمام پروژه اس.سی.او و ادغام فعالیتهای آسیائی که در آن وجود دارد.

خرد و ریزهای جهانی

در حالیکه دولت اوباما سعی میکند سیاستهای خود در مورد ایران، افغانستان و آسیای مرکزی را حل و فصل کند دولت پکن در آرزوی یک نوع راه ابریشم جدید است تا انرژی را سریع و با امنیت کامل از حاشیه دریای خزر به استان سینکی یانگ در دور دست ترین مرزهای غربی خود برساند. "اس.سی.او" هم دامنه اهداف خود را گسترده تر کرده است. امروزه ایران، هند و پاکستان بعنوان عضو ناظر با این سازمان که نه فقط قصد کنترل و حفاظت از منابع انرژی منطقه، بلکه کنترل و حفاظت همه جانبه از سرزمینهای لوله خیز را دارد همکاری میکنند. مسلماً این همان نقشی است که رهبران ساکن واشنگتن مایلند که سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در اوراسیا بعهده بگیرد. با توجه به این که چین و روسیه خواهان ایفای نقش برابر در "اس.سی.او" در آسیا هستند، مسلماً برخورد بین غرب و شرق غیر اجتناب خواهد بود. از هر یک از کارشناسان آکادمی علوم اجتماعی چین درپکن سنوال کنید که سازمان همکاریهای شانگهای چیست به شما خواهد گفت که این سازمان را بمثابة یک اتحاد تاریخی منحصر بفرد بین پنج تمدن غیر غربی متشکل از تمدنهای روسی، چینی، اسلامی، هندی و بودائی میشناسد که قادر است به شالوده ای محکم برای امنیت همگانی در اوراسیا تبدیل گردد. البته این حرفها پیروان خط فکری دکتر زیبگ و برنت اسکوکرافت مشاور امنیتی جرج بوش را به دغدغه میاندازد.

بر اساس نگرش پکن ، نظام جهانی قرن بیست و یکم از یکسو تحت تاثیر چهار ضلعی که برزیل ، هند ، روسیه و چین تشکیل می دهند و از سوی دیگر اتحاد اسلامی آینده که بین ایران ، عربستان سعودی و ترکیه صورت خواهد گرفت باید مورد دقت قرار گیرد . البته اگر یک آمریکای جنوبی متحد شده را هم به آن اضافه کنید و همه را در مقابل آمریکا قرار دهید آنوقت صحنه پر انفجاری بوجود خواهد آمد . میبینیم که در سال 1999 پیمان ناتو و ایالات متحده آمریکا با حملات توسعه طلبانه خود وارد بالکان شدند . پکن آن جنگ را جنگ انرژی نامید . چیزی که در آن جنگ مورد نظر بود ذخائر نفت و گاز طبیعی بود که در سرزمینهای پهناوری از شمال آفریقا تا مرزهای چین وجود دارد و آمریکاییها آن را " هلال بی ثباتی " مینامند .

مسیر خط لوله هائی که قرار است انرژی را از دل این سرزمین ها بیرون بکشند و به غرب برسانند اهمیت فراوانی دارد . اینکه این خطوط لوله از کجا شروع میشوند و از چه کشورهایی عبور میکنند مسائل تعیین کننده ای در جهان فردا خواهند بود . این موضوع را با حضور پایگاه های نظامی آمریکا (پایگاه بانداسنیل در کوزوو) در کنار مناطق لوله خیز ملاحظه کنید (خط لوله " امبو " در کرانه دریای سیاه در بلغارستان و از طریق جمهوری مقدونیه به کرانه دریای آدریاتیک در کنار آلبانی میرسد) .

" امبو " در واقع مخفف شرکت نفتی آلبانی- مقدونیه - بلغارستان است که در آمریکا به ثبت رسیده و خط لوله ای به ارزش 1/1 میلیارد دلار را تا سال 2011 تمام خواهد کرد و به ترانس بالکان (یا ا.ک.ا) معروف می باشد . این خط لوله نفت دریای خزر را بدون عبور از روسیه یا ایران به غرب خواهد رساند . " امبو " به عنوان یک خط لوله با استراتژی و جغرافیای سیاسی دلخواه آمریکا که میخواهد یک شبکه امن انرژی تحت کنترل خود را ایجاد کند منطبق است . البته این فکر ابتدا توسط بیل ریچاردسون وزیر انرژی بیل کلینتون پرورش یافت و بعد توسط دیک چی نی دنبال شد . پشت نظریه "شبکه امن کنترل انرژی" باید یک قدرت نظامی تجاوزگر را دید که به جمهوری های جدا شده از روسیه سابق، درنواحی دریای خزر، در آسیای مرکزی تا ترکیه نظر دارد و آن را کریدور انرژی مینامد . این کریدور، انرژی مایع را از بالکان به ترکیه و از آنجا به اروپای غربی خواهد رساند . البته این طرح بخش کوچکی از طرح بزرگتر اخلاص در طرح های انرژی موجود در ایران و روسیه هم میباشد . "امبو" میتواند نفت را از بستر دریای خزر به گرجستان در قفقاز برساند ، از آنجا توسط تانکر های نفت کش از طریق دریای سیاه به بندر " بورگاس" در بلغارستان و بعد از طریق خط لوله دیگری از مسیر مقدونیه به بندر " ولورا " ی آلبانی در دریای آدریاتیک برساند .

باند استیل یک پایگاه نظامی "دانی" است که آمریکا توانست بعد از جنگ بالکان ، از بقایای یوگوسلاوی سابق بدست آورد . این پایگاه بزرگترین پایگاه نظامی در بیرون خاک آمریکاست است که بعد از جنگ ویتنام ساخته شده است یکی از شرکتهای تاسیسات مهندسی آمریکا این پایگاه را در 400 هکتار زمینهای کشاورزی نزدیک مرز مقدونیه و جنوب کوزوو بنا کرده است . میتوان دید سرایان مستقر در آن به چشم یک هتل گرانقیمتی 5 ستاره به آن نگاه کنید که از مزایای ماساژ تایلندی و انواع غذاهای چرب و نرم بهره مندند . کعب باند استیل در واقع معادل یک ناو هواپیما بر ثابت است که نه تنها قادر است پروازهای شناسایی بر فراز بالکان انجام دهد بلکه میتواند بر فراز ترکیه و نواحی دریای سیاه نیز به این عملیات بپردازد . (صحبتهای جرج بوش در مورد "محل تماس جدید" بین "جامعه ناتو-اروپا" و "خاور میانه بزرگ" را به خاطر بیابید) .

چرا روسیه ، چین و ایران نباید حوادثی مثل جنگ کوزوو ، حمله به افغانستان و بلافاصله حمله به عراق و یا برخورد های اخیر در گرجستان را جنگ برای سلطه بر سرزمینهای لوله خیز نفت و گاز معنی نکنند ؟ میدانیم که واشنگتن در اتحاد با طالبان میخواست برای اجتناب از مسیر ایران و روسیه در کشیدن خط لوله های انرژی از افغانستان استفاده کند . عراق هم کشور است با منابع بیکران نفت و گرجستان منطقه ای حساس برای حمل و نقل انرژیست . هر چند که رسانه های گروهی کمتر اینطور میبینند اما رهبران چین و روسیه " مداوم " مستمری را در سیاستهای " انسان دوستانه و امپریالیستی " بیل کلینتون و "جنگ علیه تروریسم" جرج بوش میبینند .

گرجستان

اگر میخواهید نوع واشنگتنی مناطق لوله خیز را بفهمید باید با شرایط مافیائی گرجستان آشنا شوید . با وجود اینکه ارتش گرجستان در جنگ اخیر با روسیه صدمات فراوانی را تحمل کرد همچنان گرجستان در سیاستهای انرژی آمریکا نقش مهمی را ایفا میکند ، زیرا میخواهد ایران را از دایره ارسال انرژی بیرون براند . در سال 2007 در کتاب خودم " گلوبالستان " اشاره کرده ام که سیاست آمریکا حول خط لوله "بی.تی.سی" یعنی باکو ، تیلیس و سیهان (جیهان) شکل گرفته است . برژینسکی در سال 1995 بعنوان "مشاور انرژی" به باکو سفر کرد و این ایده را به خورد مسئولان آذری داد . " بی.تی.سی " از ترمینال سنگاچال در نیم ساعتی جنوب باکو شروع و از طریق گرجستان به ترمینال مازین در بندر سیهان در ساحل مدیترانه ای ترکیه میرسد . این خط لوله مثل ماری بطول 1767 کیلومتر و عرض 44 متر حد اقل از 6 منطقه جنگی میگذرد . قره وقره باغ (منطقه ای ارمنی نشین در آذربایجان) ، چین و داغستان (هردو از مناطق جنگ زده روسیه) ، اوستیای جنوبی

و آبخازیا (که در سال 2008 ، موضوع جنگ بین روسیه و گرجستان بود) و بعد کردستان ترکیه . اگر از دید اقتصادی به "بی.تی.سی" نگاه شود پروژه ای بی معنا خواهد بود . خط لوله "بی.تی.سی" یعنی باکو- تهران - خارگ میتوانست با قیمتی نزدیک به هیچ در مقایسه با قیمت " بی.تی.سی" تمام شود و از مناطق مافیای زده گرجستان و منطقه نا امن کردستان شرق ترکیه هم عبور نکند . لذا این خط لوله میتوانست ازران ترین راه انتقال نفت و گاز از دریای خزر به اروپا باشد .

"رقابت بزرگ جدید" خیالش راحت بود که مسیر انتقال انرژی از خاک ایران عبور نمیکند . مسکو در جنگ 2008 خود با گرجستان اصلا تصمیم نداشت برای مدت طولانی گرجستان و ضمناً کنترل خط لوله "بی.تی.سی" در خاک گرجستان را بدست گیرد ، کنستانتین باتونین تحلیل گر نفت و گاز بانک الفای روسیه بدرستی اشاره کردو گفت " با قطع موقت جریان نفت از خط لوله بی.تی.سی، ارتش روسیه به سرمایه گذاران بین المللی نشان داد که گرجستان کشور امنی برای انتقال انرژی به اروپا نیست." به بیان دیگر روسها ایده برژینسکی را به مسخره گرفتند . تا همین اواخر از دید آمریکا ، آذربایجان یک نمونه موفقیت آمیز از سرزمینهای لوله خیز بود . ظاهراً به توصیه برژینسکی، بیل کلینتون با اجراء طرح "بی.تی.سی" باکو را با ثروتی که در لوله های نفت آن وجود دارد از روسیه "زدید" . اما با پیامی که از جنگ روسیه - گرجستان میرسد این روزها باکو به کرشمه های روسیه جواب مناسب تری میدهد . بیاد میآوریم که قبلاً تهدیدات نظامی گرجستان باعث شده بود که " بی.تی.سی " بسته شود و آذربایجان حدود 500 میلیون دلار از دست بدهد .

از آنجا که روسیه در هوا و هوس انرژی میسوزد، با علاقه زیاد روی آسیای مرکزی متمرکز شده است . روسیه خواهان خرید گاز قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان با قیمتی که اروپایی ها میپردازند شده است . این قیمت از قیمت قبلی که روسها میپرداختند بیشتر است . روسها همین قیمت را به آذربایجان هم پیشنهاد داده اند . لذا باکو هم اکنون در حال مذاکره با روسها برای بالا بردن ظرفیت خط لوله باکو- نوروروسیسک میباشد و معنی آن ارسال گاز بیشتر به روسیه و نفت کمتر از طریق بی تی.سی به اروپا میباشد . لازم است که اوپاما پیامد های وخیم نفت کمتر از آذربایجان از طریق بی.تی.سی به غرب را حس کند . ظرفیت کامل بی.تی.سی یک میلیون بشکه نفت در روز است که بیشتر آن به اروپای غربی میرود . نتیجه استفاده از خط لوله باکو - نوروروسیسک و رشکسته شدن خط لوله بی.تی.سی است و اگر چنین شود نیت روسها حاصل شده است .

یکی از غنی ترین حوزه های نفتی موجود در آسیای مرکزی حوزه غول آسای نفتی کاشانگان⁹ در قزاقستان است که مثل تاجی بر تارک حوضچه های نفتی موجود در بستر دریای خزر با 9 میلیارد بشکه ذخیره نفتی میدرخشد . مثل همه مسائل موجود در سرزمینهای لوله خیز سوال اصلی در مورد کاشانگان این است که وقتی که تولید آن در سال 2013 شروع میشود میخواهد نفت را از چه مسیری و به کجا برود . این را جنگ مایعات مینامند . نورسلطان نظربایف، رئیس جمهور قزاقستان تصمیم گرفته است که از خط لوله کنسورسیوم کاسپین¹⁰ "سی.پی.سی" استفاده کرده و نفت خام کاشانگان را به دو ترمینال روسیه در دریای سیاه بفرستد . در انصورت قزاقستان تمام برکهای برنده بازی را در دست خواهد داشت . اگر نفت بتواند از کاشانگان سرازیر شود روی مرگ و زندگی " بی.تی.سی" اثر خواهد گذاشت ، همان "بی.تی.سی" ای که واشنگتن بمثابه آخرین راه نجات و عدم وابستگی به نفت خلیج فارس بدان مینگریست .

چشماتان را باز نگهدارید و پایگاههای نظامی آمریکا را که در مناطق نفت خیز کره زمین وجود دارند تحت نظر بگیرید و دقت کنید در کجاها خطوط لوله نفت ساخته میشوند . در عین حال چشماتان برای قراردادهای غول پیکر چینی و کودتاهای روسی در این رابطه باز باشد .

توضیحات:

- 1- مترجم کلمه "سرزمینهای لوله خیز" را بجای کلمه "پایپ لاینستان" استفاده کرده است Pipelineistan
- 2- "رقابت بزرگ" واژه ایست که برای رقابتها و کشمکشهای استراتژیک بین امپراطوری بریتانیا و امپراطوری روسیه قزاری برای تسلط بر آسیای مرکزی در قرن نوزدهم استفاده میشده است .
Great Game:
- 3- جیهان بندری در ترکیه است که لاتین زبان ها آن را سیهان تلفظ میکنند ، بدین لحاظ قاعدتاً خط Ceyhan ، B.T.C ، لوله هم بجای بی.تی.سی باید با تلفظ ترکی آن بی.تی.سی خوانده شود .
- 4- ویلیام کریستول : یکی از تحلیل گران مسائل سیاسی و متعلق به موج نوین محافظه کاران آمریکائی است . وی بنیانگذار و سردبیر مجله سیاسی هفتگی استادارد و از تحلیل گران دائم شبکه تلویزیونی William Kristol میباشد . Fox
- 5-مابلک کلر : استاد مطالعات صلح و امنیت جهانی در کالج همپشایر در آمریکا و خبرنگار مسائل دفاعی مجله "دفاع از ملت" است . وی نویسنده کتاب: جنگ منابع انرژی ، خون و نفت میباشد .
Michael Klare
-6-AMBO
-7 B.T.K
- 9- یکی از بزرگترین حوزه های نفتی جهان در سال 2000 کشف و بزرگترین کشف حوزه نفتی در این دهه بود . حوزه نفتی کاشانگان در قسمت شمالی دریای خزر و نزدیک قزاقستان است . انتظار میرود Kashagan بین 16-9 میلیارد بشکه نفت در آن وجود داشته باشد .
-10 Caspian Pipeline Consortium (CPC)
-11 Times Asia Online : این مقاله در تاریخ 26 مارس 2009 در مجله آنلاین آسیا تایمز به چاپ رسیده است .

افزایش کارگرهای فصلی سرگردان در میدان‌های تهران

رئیس کمیسیون فرهنگی و اجتماعی شورای شهر تهران گفت: به دلیل نداشتن یک متولی و پاسخگوی مشخص، معضل سرچهار راه نشینی کارگرهای فصلی همچنان بدون حل باقی مانده است.

به گزارش ایلنا، مرتضی طلائی در مورد اوضاع نابسامان کارگران فصلی و استقرار مجدد آنها در سرچهارراه‌ها و میادین تاکید کرد: متأسفانه هنوز پس از گذشت چند سال از طرح حساسیت موضوع هیچ یک از دستگاه‌ها وظایف تعهد و نقش خود را در ستاد ساماندهی کارگران فصلی انجام نداده‌اند.

او افزود: این معضل نیز مانند بسیاری از معضلات در کشور بین بخشی بوده و مسئول مشخصی در قانون برایش تعیین نشده، به این دلیل هر دستگاه مسئولیت را بر عهده دستگاه دیگری می‌گذارد و در این زمینه موفقیتی حاصل نمی‌شود.

رئیس کمیسیون فرهنگی و اجتماعی شورای شهر تهران در ادامه تصریح کرد: تعداد کارگران فصلی طی یک سال اخیر بیشتر شده چرا که میزان تقاضای کارگران به واسطه رونق ساخت و ساز و متقاضیان دریافت پروانه‌های ساختمانی نیز افزایش داشته است.

به گفته طلائی متأسفانه عدم فعالیت مفید کارخانجات کوچک تجاری در شهرک‌های صنعتی و آزاد شدن نیروی کار در این شهرک‌ها، به تعداد کارگران فصلی سرگردان در سرچهارراه‌ها اضافه کرده است. او گفت: تاکنون برای ساماندهی کارگران فصلی اقدام جدی صورت نگرفته و موازی‌کاری یا تداخل‌کاری تعدادی از سازمان‌ها در این زمینه کار ساماندهی کارگران فصلی را همچنان روی زمین گذاشته است. 9 مرداد 1389 ایلنا

بازداشت خانواده محمد مصطفایی

به گزارش منابع آگاه و به نقل از هرانا، روز گذشته، شنبه دوم مردادماه، محمد مصطفایی برای اخذ پاره‌ای توضیحات به دادرسی مستقر در زندان اوین مراجعه کرد و مدت چهار ساعت مورد بازجویی قرار گرفت. پس از آن، عصر دیروز، نهادهای امنیتی با مراجعه به دفتر مصطفایی، درحالی که حکم جلب وی را به همراه داشتند، برای بازداشتش اقدام کردند اما به دلیل عدم حضور این وکیل دادگستری در محل، موفق به بازداشتش نشدند.

در نهایت، شب گذشته در حدود ساعت ۱۱، فرشته حلیمی و برادرش فرهاد حلیمی، در حوالی دفتر کار محمد مصطفایی بازداشت شده‌اند و تا این لحظه هیچ اطلاعی از محل نگهداری آنان در دست نیست.

گفتنی است در چند روز گذشته، محمد مصطفایی، دوبار به صورت تلفنی به دادرسی مستقر در زندان اوین احضار شده بود. ۳ مرداد ۱۳۸۹

مقامات در ایران اکنون وکیل مدافع در پرونده سنگسار را هدف گرفته اند

می نویسد اوایل این ماه محمد مصطفایی، وکیل دادگستری ایرانی و مدافع حقوق بشر، در کسب جهانی آذهان به مخصمه موکل اش، زنی که به اتهام زنا در آستانه سنگسار قرار داشت، نقشی موثر ایفا کرده بود. اکنون به گزارش فعالان حقوق بشر، خود او از بیم تلافی و مجازات پنهان شده است. مصطفایی، که سال‌های سی عمر خود را می‌گذراند، پیشتر در ارتباط با کارنامه حقوق بشری اش بازداشت شده است. او هنگامی که برای سکینه محمدی آشتیانی، مادر چهل و سه ساله دو فرزند، که تحت شرایطی مشکوک در اتهام زنا مجرم، و به مجازات مرگ از طریق سنگسار محکوم شده است، کمپینی علنی به راه انداخت به سی ان ان گفته بود می‌داند با این کار سراغ چه خطراتی می‌رود.

قوه قضائیه ایران حکم نهائی خود را در مورد آشتیانی هفته آینده صادر می‌کند و ممکن است مجازات مرگ از طریق سنگسار مجدداً برقرار شود. اما احتمالاً مصطفایی دیگر آزاد نخواهد بود که برای دفاع از او فعالیت کند. نیوزویک

بی خبری از وضعیت محمود باقری،

عضو دربند کانون صنفی معلمان در ایران

از سرنوشت محمود باقری عضو هیات منبره ی کانون صنفی معلمان و معلم فیزیکی منطقه 4 تهران که در تاریخ 8/4/89 پس از احضار به حراست آموزش و پرورش منطقه 4 تهران توسط ماموران وزارت اطلاعات بازداشت می‌شوند؛ اطلاعی در دست نیست.

ماموران وزارت اطلاعات پس از بازداشت این معلم با سابقه همراه با وی به منزل شخصی ایشان مراجعه نموده و کامپیوتر، کتاب و موبایل و دیگر اقلام شخصی ایشان را ضبط نموده و وی را به بند 209 زندان اوین منتقل می‌کنند.

همسر آقای باقری در گفتگو با گزارشگر هرانا اعلام کرد بیش از 3 هفته است که از ایشان بی خبر هستیم و تنها 12 روز پس از بازداشت یکبار به صورت کوتاه با منزل تماس گرفته و از حضور خود در بند 209 زندان اوین خبر داده اند.

خانم باقری افزود: سه بار به دادستانی مراجعه کردیم ولی دادستانی تا کنون پاسخ واضحی به ما نداده است.

همسر این عضو کانون صنفی معلمان هم چنین خاطر نشان کرد که از دادستانی تهران در خواست ملاقات با آقای باقری را کرده ایم که هنوز جوابی نداده اند.

وی با اعلام نامشخص بودن اتهام همسرش به گزارشگر هرانا گفت: اتهام ایشان به صورت واضح مشخص نشده ولی علت احضار ایشان به حراست آموزش و پرورش به دلیل حضور در جلسه کانون صنفی معلمان در یزد بوده است.

خانم باقری در خصوص سابقه بازداشت این فعال صنفی گفت: سال 85 در تجمع سراسری معلمان کشور به اتهام اقدام علیه امنیت کشور بازداشت و به 5 سال حبس تعلیقی محکوم و سپس با تودیع قرار وثیقه از زندان آزاد شدند. 9 مرداد 1389 هرانا

خانواده های زندانیان سیاسی اوین ، خطاب به دادستان رژیم؛

مانیز اعتصاب غذا می کنیم

چنانچه مطلع هستید از روز دوشنبه دوم مردادماه تمامی تلفن های بند ۳۵۰ زندان اوین قطع شده است. بر اساس اخبار رسیده قطع تلفن ها به دلیل انتقال برخی از زندانیان این بند به سلول های انفرادی بندهای ۲۰۹ و ۲۴۰ و متعاقب آن اعتصاب غذای آنها صورت گرفته است. علت این اقدام مسئولان زندان اعتراض زندانیان به رفتار ناشایست زندانبانان در زمان ملاقات روز دوشنبه و همچنین وضعیت نامناسب بند ۳۵۰ بوده است.

بر اساس اخبار به دست آمده تا این زمان حداقل ۱۷ زندانی در سلول های انفرادی و اعتصاب غذا به سر می برند از جمله: علی ملیحی فعال دانشجویی و عضو ادوار تحکیم وحدت، بهمن احمدی امویی روزنامه نگار، حسین نورانی نژاد روزنامه نگار و عضو جبهه مشارکت، عبدالله مومنی فعال دانشجویی و سخنگوی ادوار تحکیم، علی پرویز فعال دانشجویی، حمیدرضا محمدی فعال سیاسی، جعفر اقدامی فعال مدنی، بابک بردبار عکاس خبری، ضیا نبوی دانشجوی محروم از تحصیل، ابراهیم(نادر)بابایی فعال مدنی و از جانبازان جنگ ایران و عراق، کوهیار گودرزی فعال حقوق بشر و وب نگار، مجید دری فعال دانشجویی، مجید توکلی فعال دانشجویی، کیوان صمیمی روزنامه نگار، غلامحسین عرشی، پیمان کریمی آزاد از بازداشت شدگان حوادث عاشورا و محمد حسین سهرابی راد این نامها قطعی نیست و ممکن است تعداد اعتصاب کنندگان بیشتر از این هم باشد.

ما جمعی از خانواده های زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین از روز دوشنبه دوم مرداد از وضعیت آنها بی خبر هستیم و با توجه به اعتصاب غذای آنها، جان و سلامتی عزیزانمان را در معرض خطر جدی می بینیم. تداوم قطع تلفن های بند ۳۵۰ نیز بر نگرانی ما می افزاید چرا که اگر اتفاق ناگواری نیفتاده بود دلیلی هم برای قطع شدن تلفن ها وجود نمی داشت.

ما خواهان رسیدگی هر چه سریعتر شما (دادستان تهران) که مسئول پرونده های زندانیان سیاسی هستید، به این مساله هستیم. ما خواهان پذیرش فوری تمامی خواسته های عزیزانمان و عذر خواهی مسئولان زندان به خاطر رفتار ناشایست و توهین آمیزشان هستیم تا آنها پیش از آن که فاجعه ای رخ دهد به اعتصاب غذایشان پایان دهند.

ما همچنین خواهان ملاقات هرچه سریعتر با عزیزانمان و آگاه شدن از وضعیت جسمی و روحی آنان و همچنین اعزام گروه پزشکی برای معاینه آنان هستیم، چرا که واضح است پس از چند روز خودداری از خوردن و احتمالاً آشامیدن باید وضعیت ناگواری داشته باشند.

ما همچنین خواهان رسیدگی فوری به وضعیت پیمان کریمی آزاد که به دلیل وضعیت جسمی اش به بیمارستان منتقل شده هستیم و هشدار می دهیم که در صورت ادامه این وضع سایر اعتصاب کنندگان نیز سرنوشتی مانند او خواهند داشت. هرچه زودتر ترتیبی بدهند تا خانواده کریمی آزاد با خانواده اش در بیمارستان ملاقات کنند.

ما خانواده زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین بار دیگر نسبت به رفتارهای ناشایست با عزیزانمان هشدار می دهیم و اعلام می کنیم اگر به این وضعیت رسیدگی سریع نکنید این حق را برای خود محفوظ می دانیم که با استفاده از سایر روش های مسالمت آمیز و حتی با پیوستن به اعتصاب غذای عزیزان مان آنها را در اعتراض به رفتارهای فراقانونی مقامات زندان و نقض حقوق شهروندی و قانونی شان همراهی کنیم.

جمعی از خانواده های زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ 9 مرداد 1389

نگاهی به بازانديشی مسائل ملی در ایران

(بخش اول)

جليل احمد جبردي

آنکه حقيقت را نمی بيند کور است و

آنکه می بيند و انکار می کند تبهکار است (برتولت برشت)

در شرایط حاضر کشورمان، لازمه طرح بازانديشی به مسئله ی ملی، بدليل جایگاه ویژه عناصر ملی و حل آن ارتباط نا گسستنی اش با ديمقراسی دراستای پاسخگویی به مسائل جنبش تعميق یافته کتونی معنی خاص می یابد. نگاه همه جانبه به این مقوله از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چرا که بازپرداختن بیشتریدان می تواند اهمیت آنرا از زوایای مختلف برجسته نماید. هر چند هنوز گرایشات معینی از نیروهای چپ و همچنین گروههای مدعی ترفیخواهی، یا نخواستند و یا نتوانستند اهمیت ارتباط مسئله ملی و ديمقراسی را بدرستی دریابند و برای آن پاسخ ضروری منظوردارند. حساسیت و ویژه گی این ارتباط به همان اندازه خود مسئله ملی مهم وقابل بحث است. می توان با طرح و بست این مسئله به بسیاری از پرسش های امروز فردای جنبش مردم ایران پاسخ داد.

از نظر من؛ می شود با طرح پیوند حل مسئله ملی و جنبش آزادیخواهی و سیاسی در ایران و گره خوردن آن با جنبش مطالباتی و عمق یافته ی مبارزات کارگران و زحمتکشان کشورمان، افق گسترده تر و شفاف تری را پیش پای جنبش آزادیخواهان مردم ما قرار داد.

گام اول، پذیرش موجودیت ملیت ها در جغرافیای ایران است و همچنین وقوف به این نکته که هر ملتی با فرهنگ - زبان- هنر و آداب و رسوم خاص خود تعریف می شود.

نیک می دانیم؛ اگر نیازی به تنوع و تکثر زبان و فرهنگ نبود، ماهیت وجودی سازمان عریض و طویلی مانند سازمان یونسکو زیر سوال می رفت. اینهمه تلاش و هزینه برای سرپا نگاه داشتن یک فرهنگ ویا یک زبان و کمتر از آن حتی یک آئین ساده از جانب یونسکو بیهوده و بی ثمر می بود. هر ساله از جانب همین نهاد جهانی، برای نگهداری چندین قطعه سنگ متعلق به دو هزار سال پیش روزانه هزاران نفر به کار گرفته می شوند و هزاران دلار هزینه می شود. حال چگونه می توان چندین ملت، چندین زبان و چندین فرهنگ غنی و گرانقدر را که ریشه ای چند هزار ساله دارند را این چنین با شقاوت و بیرحمی نپدید گرفت. ویا شاهد نابودی عمدی و تدریجی این فرهنگ های غنی و رنگارنگ بود و دم بر نیآورد؟ آیا این فرهنگها و زبانهای چندین هزار ساله ی موجود و زنده به اندازه ی حتی چند تکه سنگ هم ارزش پاسداری و نگاهداری ندارند؟

در کشور ما برای ثبت یک امام زاده ی مجهول در "فهرست جهانی سازمان یونسکو" اینهمه هزینه و تلاش دیپلماتیک صورت می پذیرد، اما آثار تاریخی چند هزار ساله در معرض تخریب قرار می گیرند و ملتی که آنرا ساخته است، ملت به حساب نمی آید. هزینه های سرسام آوری از جیب همین مردم برای استخدام مورخین مزدور خود فروخته در نظر گرفته می شود تا پیشینه ی این فرهنگ ها را زیر سوال برده و از چهره ی تاریخ حذف کنند. بجای حل مسئله، سعی در پاک کردن صورت مسئله می کنند. برآستی چرا این اتفاقات تنها در کشور ما و در جهان پیرامونی رخ می دهد؟

متأسفانه اکثر قریب باتفاق گرایشات چپ و راست چشم خود را به این واقعیت عریان بسته اند. دلیل این موضع از جانب اینان "مصالح ملی کلیت کشور ایران" نامیده می شود یا به عبارتی (عظمت طلبی). همان مصالحتی که رژیم اسلامی با تکیه به آن کمر به نابودی ملیت ها بسته است. عظمت طلبی این گرایشات با عظمت طلبی جمهوری اسلامی همسو گردیده است. جالب است بدانیم دقیقاً به همان دلیلی که رژیم سعی در نابودی این فرهنگها دارد، گرایشات فوق نیز به همان دلیل این نابودی را تا نید می کنند. وحتی کوچکترین اعتراض را برای درخواست ابتدائی ترین حقوق انسانی که خواندن و نوشتن به زبان مادری ست را بر نمی تابند. در عین حال ديمقراسی می خواهند و خود را آزادیخواه و عدالت طلب می نامند!

لازم می دانم مرزبندی خود را با "تجزیه طلبی صرف در شرایط امروزین کشورمان روشن نمایم. این مسیر انحرافی پتانسیل نهفته در جنبش ملی را به هدر داده و نه تنها این حرکت را از همسویی و پیوند با جنبش سراسری مردم ایران بر علیه دیکتاتوری فاشیستی مذهبی حاکم بازمی دارد (مانند انفعال جنبش ملی در خیزش عظیم سال ۸۸) بلکه مانعی بزرگ در راه حرکت جنبش ملی بسوی ديمقراسی بحساب می آید.

چا دارد چند سطری باختصار به مقوله فرهنگ و زبان که بنوعی نقش مکمل هم را ایفا می کنند، بپردازم تا اهمیت آن در طرح مسئله ی ملیت ها و ارتباط آن با مقوله ی ديمقراسی و بحث استقرار آن در کشورمان بیش از پیش روشنتر گردد:

زبان مادری مانند سلاحی ست که اگر از کسی گرفته شود او را بی دفاع می کند. (چنگیز اوبتائف)

زبان هر ملت رشته ی پیوندی است با هویت، تاریخ و فرهنگ آن ملت. زبان، معرف و شناسنامه ی یک فرهنگ است. اگر ملتی زبان خود را حفظ کند، به آن تکامل ببخشد، گسترشش دهد، می تواند در مقابل هجوم فرهنگی بیگانه ایستاده گی کرده و هویت فرهنگی خود را حفظ کند. هر چه این هجوم گسترده باشد، زبان بصورت خود کار باز شده، گسترده شده و فرهنگ مهاجم را در خود هضم می کند، بی آنکه خدشه ای جدی و موثر به فرهنگ آن ملت وارد شود. گسترش صحیح زبان نه تنها منفی نیست بلکه راه راه غنای فرهنگی- و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی یک ملت هموارتر می کند. ضرورتاً "راز دوام این ابزار ضروری بشر، همه در ظرفیت ذاتی و بالای آن و استعداد سرشارش برای شکوفا شدن، نهفته است.

از دیرباز، کشورهای استعمارگر بعد از تسلط کامل فیزیکی بر ملت یک سرزمین، زبان و فرهنگ خود را به آن مستعمره، تحمیل و تزیق می کردند و در این راه آنان عموماً "موفق می شدند. این موثرترین شیوه و کاراترین حربه ی استعمار برپیکر ملت یک مستعمره بود. چرا که آن ملت را از درون خلع سلاح کرده و روح آن ملت را قیضه ی فرهنگی نموده و به جای آن زبان و فرهنگ و آداب و رسوم خود را مانند سمی مهلک برپیکر آن ملت تزیق کرده و ملت مستعمره را بی هویت و از درون پوچ می کردند. و به مرور تسلط کامل خود بر آن ملت را تداوم بخشیده و تروشان را به تاراج می بردند. و این شیوه هم اکنون نیز با شکل جدیدتر و موثرتر، از طرف استعماروان، بدون تهاجم فیزیکی اعمال می شود. هم اینان از تکنولوژی مدرن کتونی نیز به عنوان وسیله ای کارا، برای پیشبردها هدف خود استفاده های بسیاری می برند. وسیله ای که هیچ سوری به جز یک فرهنگ غنی و یک زبان متکامل نمی تواند در مقابل آن ایستادگی کند. و فرهنگ مهاجم را نفی دیالکتیکی کرده و نتیجه ای ثمربخش را عاید ملتش کند. اما غالباً فرهنگهای مهاجم، که به ابزارهای جدید هم مجهز هستند، در این نبرد نابرابر پیروز می شوند.

در زمینه همین تهاجم نو استعماری می توان گفت: اگر در جنگی هزینه جانی یا مالی به مردمی تحمیل شود، قابل جبران و ترمیم خواهد بود اما لطمات تهاجم گسترده ی یک فرهنگ شاید قرنها قابل ترمیم نباشد. بر ویرانه های جنگ می توان بناهای جدید ساخت، اما بر ویرانی فرهنگ بنای نمی شود ساخت، یا اگر بشود، سالهای بس دور دراز و ملتی بس پرکار و پر تلاش لازم است. البته فرهنگ احیا شده ی جدید، همانی خواهد شد که می توانست باشد. نمونه های زیادی از ملتی که به خاطر چنین خیانتی نابود شده و درون یک ملت بیگانه حل شده اند، وجود دارد. اگر نیازی به این تنوع و تکثر نبود، ملت‌های جهان همه به یک زبان صحبت می کردند. و یک فرهنگ واحد داشتند. لازم نبود سازمان یونسکو این همه تلاش برای جلوگیری از نابودی یک فرهنگ وحتی یک آئین را در دستور کار خود قرار دهد. و این همه هزینه صرف سرپا نگه داشتن یک فرهنگ در حال احتضار کند.

در سرزمین ما ایران نیز ملیت های مختلف قریب است که از این ستم رنج می برند و آماج چنین حملاتی بوده و هستند. اما هنوز توانسته اند بنوعی خود را سرپا نگه دارند. یکی از دلایل آن دیرینه گی فرهنگی این ملیت ها و دلیل دیگر گسترده گی زبان این ملیت هاست. اما این تهاجمات لطمات بسیاری به فرهنگ و هویت ملیت ها وارد کرده است که وارد شدن به این بحث، از حوصله ی این مقاله خارج است.

از فردای بعد شکست انقلاب بهمین ۵۷ و ظهور تدریجی فاشیسم مذهبی در کشورمان، قریب به تمامی احزاب و گروههای سیاسی مخالف با فاشیسم مذهبی حاکم، با گرایشات مختلف، خواهان استقرار یک حکومت ديمقراطیک در ایران بوده و هستند. بخش وسیعی از این نیروها در تحقق شعار "استقرار ديمقراسی" با هم مشترکند. اما در عمل و یادیرنامه های خود هر کدام از منطری متفاوت به ارتباط ديمقراسی با حقوق ملیت ها نگاه کرده اند. تحلیل یک به یک برنامه های این گرایشات متفاوت، نشان می دهد که فاصله و تفاوت فاحشی بین ديمقراسی در شعار و ديمقراسی در عمل برنامه های گرایشات فوق وجود دارد. اولین تناقض بین شعار و عمل در برنامه های اکثر گرایشات خواهان برقراری ديمقراسی در ایران در این نکته نهفته است. چگونه می توان ادعای استقرار ديمقراسی و آزادی را در سرزمینی داشت که اکثریت مردم آن سرزمین از اولیه ترین حقوق خویش محروم باشند. آیا حق برخورداری مردم یک سرزمین از حقوق یکسان اجتماعی از اهداف و برنامه ی اولیه ی ديمقراسی نیست؟ اگر هست، پس چگونه است حقوق ملیت ها، که از جنس ديمقراسی خواهی است از برنامه ی ارائه داده شده ی اکثر قریب به اتفاق گرایشات چپ و راست حذف گردیده است؟ همه این احزاب و سازمان ها در برابر این سوال اساسی باید پاسخگو باشند: با یک برنامه ی ناقص و نیم بند با اهداف ديمقراطیک می توان ديمقراسی را در یک کشور مستقر کرد؟ به بلور من،

پذیرش حل مسئله ی و مشکلات ملی " سنگ محک" گرایشات خواهان استقرار دموکراسی در ایران است.

چرا که مسئله ی ملی وحل این مسئله اساسا" ، ارتباطی تنگاتنگ با مفهوم دموکراسی واستقرار آن درکشورمان دارد.عدم توجه به مسئله ی ملی بزرگترین ومهمترین مانع دربرابر استقراردموکراسی در ایران است.و بدون پرداختن جدی به این مسئله،هرگز نمی توان ازدموکراسی واستقرار آن درکشورمان دفاع نمود.لاپوشانی این مسئله ،وایا پاک کردن صورت مسئله،اگر یک خطای عمده سیاسی نباشد، نوعی هالوگری سیاسی است. این زخم چرکین یقینا"جائی سربازخواهد کرد وبوی تعفن آن مشام مدعیان آزادیخواهی ودموکراسی طلبی را آزار داده وعاقبت رسوایشان خواهد کرد.

هیچ حزب ویا گرایش سیاسی خواهان استقراردموکراسی در ایران ،هرگز نمی تواند گریبان خود را ازچنگ مسئله ی ملی رها کند ،وایا از آن فرار کند.زیرا دموکراسی در ایران ،بدون حل مسئله ملی ،نه جای بحث خواهد داشت ونه مفهوم مادی !!

در این که هیچکس نمی تواند موجودیت ملیت های ساکن ایران اعم از(کرد- ترک - ترکمن- بلوچ- عرب- لر) رامنکرشود، شکی نیست .آنانی که منکر وجود این جغرافیای واقعی درکشور ایران اند،برآنان حرجی نیست. اما بین گرایشات مختلف، برسر این واقعیت عریان که ملیت ها،همواره تحت سیطره ی وحمله مداوم فرهنگ ملت غالب بوده ودر معرض نابرابری اقتصادی ، اجتماعی وسیاسی به حیات خود ادامه می دهند ، اختلاف نظر وجود دارد.این ملیت ها همواره خواسته های برحقشان،ازجانب حاکمان، با گلوله وکشتار،سرکوب وتحقیر،استیزا و توهین، پاسخ داده شده است،وبرسر این حقیقت که حق تعیین سرنوشت ملیت ها،حق مسلم آنهاست، مخالفت های آشکاری دیده می شود. حتی اغلب جریانات لیبرالی وازادخواه مخالف فاشیسم مذهبی حاکم نیز، خواهان ایرانی با تمامیت ارضی (گرایش افراطی وعظمت طلبانه) بدون نادیده گرفتن حقوق وموجودیت ملیت ها واصولا با مسئله ی ملیت ها مشکل دارند و بنوعی از طرح کردن این مسئله ابا داشته وعموما با مخالف طرح این واقعیت موجود هستند ویا مواضعی غیرشفاف ودوپهلو اتخاذ می کنند.حتی برخی جریانات چپ نیز، این سیاست غیرشفاف ودوپهلو را دنبال کرده وطرح این معضل را به بعد ازسرنوشتی جمهوری اسلامی واگذار می کنند که موضعی کاملا غیر علمی وانترزاعی است و با اصول ومبانی چپ و خاصه تحقق دموکراسی مغایر است.

اصلاح طلبان نیز چه در زمان قدرت وجه اکنون نتوانسته اند موضعی شفاف ویا حتی نسبتا" مترقی هم در قبال این معضل اتخاذ کنند. برخی ازایدئولوگیهای اصلاح طلب مانند عباس عدوی،جلالی پور،حجاریان و... در مصاحبه های خود فعالان مدنی وهویت طلبان را ازدم تبغ باصطلاح اصلاح طلبی خود می گذرانند وحتی کمترین خواسته ی ملی را باتهمت تجزیه طلبی وخیانت جواب داده و اصلا" طرح مسئله ملی حریمی ممنوعه برای یکایک آنان محسوب می شده و می شود. بطورمثال: آنها حرکتهای دانشجویی تیر ماه۷۸تیریز را که حرکتی هماهنگ با تهران بود ومنجر به کشته وزخمی شدن تعدادی زیادی از دانشجویان دانشگاه تبریز شد، دانشجویانی ازسراسرایران که جریشان درس خواندن در دانشگاه تبریز بود، را تحت پوشش خبری قرار داده وحتی این حرکت عظیم را سانسورخبری کردند. بطوری که "جلالی پور" اخیرا" به این مسئله اعتراف و دلیل این کار رامنزوی کردن تجزیه طلبان تعریف کرد!" که عذر بدتر ازگناه بود وبیشتر به یک جوک سیاسی شبیه است.

میرحسین موسوی تنها در بیانیه اخیر خود، گریزی کم رنگ به مسئله ی "قوم" ها نه "ملل" زده که آنهم بدلیل تعمیق یافته گی جنبش ضد دیکتاتوری وضدفاشیستی اخیر بوده که به وی تحمیل گشته است.هرچند بحث ایالتیهای فدرال بیشتر ودر مقطع تبلیغات انتخاباتی محسن رضایی در برنامه اش گنجانده شده بود وموسوی نیز این طرح را به نوعی دیگر در مناظره اش مطرح کرد. بحث ایالتیهای فدرال اقتصادی مانند منطقه ی آزاد کیش در حوزه های مختلف اقتصادی واجتماعی کارکرد منفی خود را تا به امروز به اثبات رسانده است وتکرار آن کاملا" مبهم وناقص وانترزاعی است وتنها شعاری انتخاباتی برای کسب آراء قومینها بود و بس. چرا که شرایط ایران به گونه ایست که نمایندگان بورژوازی نه توان و نه صلاحیت اعطای خودمختاری به ملیت ها را دارند.

دلیل این امر نیز بخاطر تضاد منافع خود با کیفیت خودمختاری،که اصولا" این مسئله به یازدهی سرمایه در مرکز انباشت وساختار تولید درسیستم سرمایه داری،که سیستم غالب درکشورمان است برمی گردد.صلاحیت این اعطای، از هر مرجعی، توسط موکلین واقعی اصلاح طلبان که طبقه بورژوازیست زیر سوال خواهد رفت. این تضاد روشن منافع طبقاتی نه فقط به اصلاح طلبان بلکه به دیگر جریانات مدعی آزادیخواهی به دلیل خواستگاه طبقاتی، که باور مدنی معینی هم به مسئله ی ملیت ها دارند، اجازه حل این مسئله را نخواهد داد. لذا بدلیل چنین نگرشی همه این جریانات موضوع خودمختاری را به بعد از استقرار دموکراسی در ایران موکول کرده به خیال خود، گریبان خویش را با شعارهای دروغین حفظ میهن- خاک - تمامیت ارضی و غیره ... از دست فعالین مدنی آزاد می کنند. بیان این امر بمعنی نادیده گرفتن نقش ویژه ی ملیت ها در استقرار دموکراسی چه قبل وچه بعد از آن است. همانگونه که پیشتر یاد آور شد، حل مسئله ی ملیت ها کلید طلایی استقرار دموکراسی در ایران است. در بخش بعدی این موضوع را بیشتر خواهم شکافت. مرداد ۱۳۸۹ ادامه

تشدید نرخ بیکاری در 21 استان

نرخ بیکاری در 21 استان در سال 88 نسبت به سال 87 افزایش نشان می دهد. در این میان، همدان و قزوین بیشترین افزایش نرخ بیکاری و خراسان شمالی هم پایین ترین نرخ بیکاری را در این مدت تجربه کردند.

به گزارش خبرنگار مهر، بررسی روند کاهش و افزایش نرخ بیکاری در کشور طی سال 88 و همچنین مقایسه آن با سال 87 نشان می دهد که علاوه بر افزایش 1.5 درصدی نرخ بیکاری کل کشور نسبت به سال 87 از 10.4 به 11.9 درصد، در 22 استان نیز نرخ بیکاری دو رقمی بوده است و تنها 8 استان توانسته اند به نرخ بیکاری تک رقمی دست یابند.

بررسی وضعیت افزایش نرخ بیکاری نیز از رشد بیکاری سال 88 در 21 استان حکایت دارد که فقط استان مرکزی توانست نرخ بیکاری دو رقمی 11.8 درصدی سال 87 خود را به 11.2 درصد در سال 88 کاهش دهد.

کاهش نرخ بیکاری 9 استان در 88

این گزارش می افزاید: استانهای ایلام با نرخ بیکاری 12.6 درصد در سال گذشته نسبت به 14.6 سال 87، خراسان جنوبی با نرخ 7 درصد نسبت به 10.1 درصد سال 87، خراسان شمالی با 6.4 درصد در سال 88 نسبت به 7.6 درصد سال 87، کردستان با نرخ بیکاری 10.8 درصد سال 88 نسبت به 12.5 درصد سال 87، کهگیلویه و بویر احمد با 14.8 درصد سال 88 نسبت به 14.9 درصد سال 87 توانسته اند وضعیت نرخ بیکاری خود را بهبود بخشند.

همچنین استانهای گلستان با نرخ بیکاری 7.1 درصد سال 88 نسبت به 8.3 درصد سال 87، استان مرکزی با 11.2 درصد نسبت به 11.8 درصدی سال 87، زنجان با 8.4 درصد نسبت به 9.5 درصد سال 87 و هرمزگان با نرخ 6.9 درصد سال 88 به نسبت 8.4 درصد سال 87، توانسته اند نرخ بیکاری خود را بهتر کنند.

تشدید نرخ بیکاری در 21 استان

بررسی روند تغییرات نرخ بیکاری در استان آذربایجان شرقی در سال 88 نشان دهنده رشد نرخ بیکاری از 6.8 درصد سال 87 به 8 درصد در سال 88 است که این نرخ 3.2 درصد افزایش نرخ بیکاری را نشان می دهد. این وضعیت در آذربایجان غربی نیز به نحوی بود که نرخ بیکاری 10.3 درصدی سال 87 به 10.7 درصد در سال 88 افزایش یافت که 0.5 درصد رشد را نشان می دهد.

استان اردبیل در سال 87 دارای 9.9 درصد بیکاری بوده است که این میزان با رشد 2.1 درصدی به 12 درصد در سال 88 رسید. همین وضعیت در استان اصفهان نشان دهنده رشد 2.6 درصدی نرخ بیکاری از 9.4 درصد سال 87 به 12 درصد در سال 88 است. بوشهر نیز در سال 87 معادل 10.7 درصد بیکاری را تجربه کرد که این میزان با رشد یک درصدی به 11.7 درصد در سال 88 رسید.

تهران - چهارمحال و بختیاری

همچنین بررسی نرخ بیکاری در استان تهران نیز نشان دهنده وجود 11 درصد نرخ بیکاری در سال 87 بود که این میزان با 0.9 درصد رشد به 11.9 درصد در سال 88 رسید. چهارمحال و بختیاری نیز طی سال 87 شاهد 14.1 درصد بیکاری بود که این میزان با رشد 2.3 درصدی به 16.4 درصد در 88 رسید. این گزارش می افزاید: در بین خراسانی ها نیز فقط نرخ بیکاری خراسان رضوی در سال 88 نسبت به 87 افزایش داشته است به نحوی که از 8.3 درصد 87 به 11.2 درصد در سال 88 با رشد 2.9 درصدی رسید. استان خوزستان نیز در سال 87 معادل 12.5 درصد بیکاری را به ثبت رساند که این نرخ در سال 88 با 0.6 درصد رشد 13.1 درصد را نشان داد.

خوزستان، سمنان، سیستان و بلوچستان

سدانی ها نیز طی سال 87 نرخ بیکاری 8.3 درصدی را تجربه کردند در حالی که طی سال گذشته این نرخ با 0.8 درصد رشد به 9.1 درصد رسید. در سیستان و بلوچستان طی 87 معادل 11.2 درصد نرخ بیکاری اتفاق افتاده بود که این نرخ نیز با رشد 2.1 درصد به 13.3 درصد در 88 بالغ شد.

فارس، قزوین، قم

استان فارس هم از قافله استانهای با نرخ رشد بیکاری عقب نماند به نحوی که در این استان نیز طی 87 معادل 12.2 درصد بیکاری به ثبت رسیده بود که با رشد 2.2 درصدی به 14.4 درصد در سال 88 افزایش یافت. همچنین استان قزوین در 87 نرخ بیکاری 8.4 درصدی داشته که این میزان در 88 با 3.8 درصد رشد به 12.2 درصد رسید.

کرمان، کرمانشاه، گیلان

نرخ بیکاری استان قم در سال 87 به میزان 9.9 درصد بود که این نرخ نیز 0.9 درصد رشد یافت و به 10.8 درصد رسید. استان کرمان نیز نتوانست نرخ بیکاری خود را کاهش دهد به نحوی که در این استان نرخ بیکاری 9.1 درصدی در 87 با 2.8 درصد افزایش به 11.9 درصد بالغ شد.

استان کرمانشاه در سال 87 معادل 12.1 درصد بیکاری به ثبت رسانده بود که با رشد 1.7 درصدی به 13.8 درصد در 88 افزایش پیدا کرد. مردم گیلان نیز طی 87 دارای نرخ بیکاری 13 درصدی بودند که با رشد 2.3 درصدی این میزان به 15.3 درصد در 88 افزایش یافت.

لرستان، همدان، یزد

لرستان به عنوان بیکارترین استان کشور طی 87 معادل 17.1 درصد بیکاری داشت که این نرخ با رشد 1.9 درصد به 19 درصد در 88 افزایش یافت. همچنین مازندرانى ها نیز طی سال 87 دارای 7.4 درصد نرخ بیکاری بوده اند که این میزان با رشد 0.7 درصدی به 8.1 درصد در 88 افزایش پیدا کرد. در استان همدان در 87 معادل 14 درصد بیکاری وجود داشت که با رشد 4 درصدی به 18 درصد در 88 رسید. این وضعیت برای یزد نیز وجود داشت به نحوی که نرخ بیکاری 6.6 درصدی سال 87 با 2.4 درصد افزایش به 9 درصد در سال 88 بالغ شد.

نرخ بیکاری 7 استان جدید در 88 دو رقمی شد

در سال 88 نسبت به سال 87، 7 استان نتوانستند نرخ بیکاری تک رقمی خود را حفظ کنند و دو رقمی شدند. البته در این بخش از 8 استانی که به نسبت سال 87 نتوانستند در 88 به نرخ بیکاری تک رقمی دست یابند فقط یک استان در سال 87 دو رقمی بود و 7 استان دیگر در 87 نیز تک رقمی بوده اند که در سال 88 نتوانستند وضعیت بیکاری تک رقمی خود را نیز دوباره بهبود بخشند.

رشد بیکاری از 5 دهم تا 4 درصد

بررسی ها حاکی از آن است که از 30 استان کشور در 88، در 13 استان از حداقل 1.9 تا 4 درصد نرخ بیکاری به نسبت سال 87 رشد داشته اند که در این بین آذربایجان شرقی با 3.2 درصد رشد در کنار قزوین با 3.8 درصد و همدان با 4 درصد رشد نسبت به سال 87، بیشترین میزان رشد نرخ بیکاری به فاصله یک سال را تجربه کرده اند، البته در این بخش در استانهایی نیز فقط چند دهم درصد رشد نرخ بیکاری اتفاق افتاده است. مهر

10 مرداد 1389

یادداشت مهدی خزعلی در اعتراض به حکم اعدام جعفر کاظمی

جعفر کاظمی را نمی شناسم، اما پنج میلیون تظاهر کننده ۲۵ خرداد ۸۸ را می شناسم، من به همراه همسر و فرزندانم در میان جمعیت بودیم، نمی دانم، اگر کاظمی به جرم محاربه باید اعدام شود، پس جوخه های اعدام و جوخه های دار دهها میلیون انسان معترض را باید بپا کنید، کاظمی در میان مردم بود؟ سلاحش کجا بود؟ از قصدش چه می دانید؟ آیا مردم از کاظمی مرعوب شدند یا از ...؟

حال صادقانه بگوئید: چه کسی سلاح داشت؟ چه کسی با سلاح گرم و سرد مردم را تهدید می کرد؟ چه کسی به سوی ندا و موسوی تیراندازی کرد؟ چه کسی بالای پل به سوی مردم تیر می انداخت؟ چه کسی از بالای پشت بام مسجد و پایگاه مردم را به رگبار بست؟ چه کسی ایجاد خوف و ترس کرد؟ چه کسی امنیت مردم را سلب کرد؟ چه کسی محارب است!!!!

نمی خواهم بگویم ما را در حبس نکنید، یا نکشید، نه، "بکشید ما را ملت ما بیدارتر می شود".....!!!!

ما روی رژیم شاه را سفید کردیم، اگر او هم مثل ما می کشت، اگر کسانی داشت تا به ناف همه محارب و معاند و مرتد، باغی و طاعنی ببندد، شاید نیم قرن دیگر حکومت می کرد! پادشاه بخیر، عموی همسر ما می گویم، سید کاظم موسوی بجنوردی، حزب ملل اسلامی را تاسیس کرده بود، با یارانش در کوههای داراباد مسلح به محاصره نیروهای ساواک درآمد و دستگیر شد، او با خود سلاح گرم داشت، می دانید چه شد؟ او هم اینکه رئیس دایره المعارف بزرگ اسلامی است و مقر او در نزدیکی همان کوه هایی است که مسلح دستگیر شد! اگر شاه هم بلد بود بگوید محارب، احتمالاً عموی همسر من الان در خاوران بود!

اورژانس های بیمارستانی قتلگاه بیماران!

تهمینه بقائی

اورژانس های بیمارستانی در ایران به دلیل کمبود تجهیزات پزشکی و در دسترس نبودن پزشک از پذیرش و درمان بیماران اورژانسی خودداری می کنند که این خودداری به وخامت بیماری و مرگ بیماران اورژانسی منجر می شود. بنا به اظهارات دکتر دستجردی وزیر بهداشت بر اساس آمارهای وزارت بهداشت سالانه بیست و هشت تا سی میلیون نفر به اورژانس ۸۰۰ بیمارستان دولتی مراجعه می کنند که درصد بالایی از آنها از خدمات رسانی در اورژانس بیمارستان ها ناراضی هستند. کمبود و یا نبود امکانات و یا تجهیزات، کمبود تخت در بخش اورژانس، در دسترس نبودن پزشک با پرستار ویژه در شیفت شب؛ و بالاخره دیر رسیدن پزشک برابالین بیمار دست در دست هم به تشخیص های نادرست منجر می شوند.

به گفته دکتر محسنی نائب رییس کمیسیون بهداشت، شلوغی بخش های اورژانسی؛ نبود امکانات و تجهیزات، نبود تخت کافی و پزشک متخصص، باعث معاینه ناکافی بیماران و تشخیص های نادرست است. این وضع خود باعث از دست دادن وقت طلائی بیماران اورژانسی و مرگ بیمار می شود. بنا به گفته وزیر بهداشت با توجه به حجم مراجعات به اورژانس بیمارستان ها به هفتاد هزار پزشک متخصص طب اورژانس نیاز است اما در حال حاضر فقط هفتاد پزشک متخصص در اورژانس بیمارستان ها فعالیت می کنند. در دنیای متمدن امروز حتی در آن کشورهایی که بهداشت و درمان خصلت طبقاتی دارند برخورداری از حداقل های درمانی در بخش اورژانس و تلاش برای زنده نگاه داشتن بیماران اورژانسی امری شناخته شده و

بديهی است و فی الواقع یکی از شاخص های مهم بهداشت عمومی و خدمات اجتماعی است. اما در کشور ما از برکت سر رژیم اسلامی بیمارستان ها و درمان گاههای بخش اورژانس نیز به قتلگاه مردم تبدیل شده است. دردناک تر آن که این قتل گاه ویژه فقیرترین و بی چیزترین اقشار جامعه است چرا که پولدارها و طبقات مرفه با برخورداری از بیمه ها و بیمارستان های خصوصی اصولاً پایشان هم به بیمارستان ها و درمانگاههای دولتی در بخش اورژانس گشاده نمی شود.

رژیم اسلامی با تشدید فقر و بیکاری زمینه ساز اصلی طبقاتی شدن هر چه بیشتر بهداشت و درمان بوده است. چنانچه به اعتراف خود دست اندازکاران رژیم هفتاد درصد هزینه های بهداشت و درمان به عهده مردم است و این خود موجب سوق دادن بخش عظیمی از مردم و اساساً طبقات محروم جامعه به پدیده خطرناک خوددرمانی و مصرف فزاینده داروهای مسکن خطرناکی چون ترامادول و کدئین شده است. در چنین وضعیتی رژیم اسلامی از تامین حداقل های لازم برای درمان نجات بیماران اورژانسی در بیمارستان های بخش اورژانس نیز دریغ دارد. اعتراف تکان دهنده وزیر بهداشت مبنی بر حضور فقط ۷۰ پزشک متخصص به عوض هفتاد هزار پزشک متخصص لازم در بیمارستان های اورژانسی کشور خود گواه این واقعیت است. این رژیم میلیاردها تومان بابت طرح ارسال آخوندها و بسیجی ها به مدارس و پادگانی کردن مدارس تحت عنوان کار فرهنگی روی دانش آموزان و تامین حجاب و عفاف سرمایه گذاری می کند؛ اما کوچک ترین قدمی در راستای تامین تجهیزات پزشکی و کادر درمانی چون استخدام پرستاران و پزشکان در بخش های اورژانس بر نمی دارد.

در رژیم اسلامی جان انسان ها ارزشی ندارد. تامین جانی حتی در بیمارستان های اورژانس یعنی درست در جایی که اصولاً فلسفه وجودی شان باید نجات جان انسان باشند، نیز مقدور نیست. دیگر بهانه حضور در تظاهرات مسالمت آمیز خیابانی برای اعتراض به تخلفات انتخاباتی، اعتراض دانشجویی در دانشگاهها؛ یا داشتن وبلاگ و فیس بوک لازم نیست تا مردم به دست عوامل رژیم مورد اصابت گلوله قرار گیرند، خودروهای نیروی انتظامی از روی شان رد شوند و یا جوانان آزادپخواه به جوخه های اعدام سپرده شوند؛ بلکه کافی است تا فقط مریض شوند و به بیمارستان های اورژانس دولتی بروند.

جواد لاری، از بازاریان زندانی به اعدام محکوم شد

جواد لاری، زندانی سیاسی ۵۵ ساله از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به اتهام محاربه و فساد فی الارض به اعدام محکوم شد.

دادگاه این زندانی سیاسی در تاریخ ۲۳ تیر ماه گذشته برگزار شده بود.

اتهام اولیه این زندانی سیاسی «اقدام علیه امنیت کشور» بوده، که به تشخیص قاضی صلواتی رئیس شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب، محارب شناخته شده و به «اعدام بدون امکان عفو» محکوم شده است.

جواد لاری که در دهه شصت نیز به مدت ۳ سال به اتهام ارتباط با یک سازمان مخالف جمهوری اسلامی در زندان بوده، در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۸۸ با ورود ماموران وزارت اطلاعات به محل کارش بازداشت شد.

کمیته گزارشگران حقوق بشر

*** پیوندها ***

سردبیر نشریه : منصور نجفی
mansour.nadji@telia.com
 تلفن، فاکس ایمیل و روابط عمومی سازمان
 تلفن 0049-69 - 50699530
 فاکس 0049-69-95219010
public@rahekarqar.net
 سایت راه کارگر
www.rahekarqar.net
orwi-info@rahekarqar.net
 سایت خبری راه کارگر
<http://rahekarqar.wordpress.com>
 سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
 سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
 نشر بیدار
www.nashrebidar.com
 نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
 توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.